

یگانه مغازه افغانی
در منطقه واشنگتن بزرگ
که تازه ترین مواد خوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، و گوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسب تقدیم می کند
6566 Backlick Rd. Springfield. VA
22150
Tel: 703-644-0186 Cell: 703-499-3313

اسمیه

در امریکانه
\$1.50

مخبرنامه مردم افغانستان

شماره چهارم / سال سی و دوم / ۳۰ سرطان ۱۴۰۲ / ۲۱ جولای ۲۰۲۳ / شماره مسلسل ۱۱۰۸

یا رب توجنان کن که پریشان نشوم محتاج برادران و خویشان نشوم

بی منت خلق، خود مرا روزی ده تا از در تو بر در ایشان نشوم

حضرت ابوسعید ابوالخیر

گریز اجباری

ماجرای دو مهاجر افغانستانی

نگارش محمد
افضل ناصری
را علاقمندان
از امزون به
دست آورده
می توانند.

Forced to

Flee

A Tale of Two
Afghan Refugees



Afzal Nasiri

Amazon.com

amazon

بازنده بودند زیرا قرار اظهارات سیگار هشتادالی نود فیصد منازعات بین افراد به اسلوب عنعنوی ومذهبی دردهات وقصبات شان عمدتاً تحت نظارت ریش سفیدان محل حل وفصل میگرددید ریش سفیدان خیر خواه قریه جات قریه به قریه می رفتند وعساکر راتشویق میکردند که از جنگ دست بردارند این یک عمل مؤثر ثابت گردید.

۲۱- اکثر کسانی که معاشخور امریکا بودند و وعده سپردند که برضد طالبان بجنگند باشندگان دهات وقریه جات بودند که آرزو داشتند دوباره نزد والدین به مسکن خود برگردند ولهداتامایل نداشتند را با بازگشت را در مقابل خود برای همیشه مسدود سازند آنها میخواستند که هم لعل بدست آید و هم دل یار نرنجد ایشان اکثر آ دو دله بودند و با امریکاییها صد فیصد وفاداری و با طالبان صد فیصد عداوت نداشتند.

۲۲- پیش آمدهای غیرانسان منشانۀ بعض عساکر امریکایی باعث انزجار افغان های مردم دوست میگرددید که آنها را وادار میساخت تا بر علیه امریکاییان عمل کنند بعنوان مثال در خان آباد عساکر امریکادرخانه ها به بهانه تلاشی مردان را از زنان جدا ودور میساختند ومتعاقباً بالای زنان تجاوز جنسی می کردند خون مردم باغیرت افغان بالاخر با جوش می آمد وهرگاه فرصت را غنیمت می دیدند بر علیه قشون خارجی آستین برمی زدند و تخریب می کردند در بعض موارد فعلۀ اجنبی مقدسات دینی را توهین کرده به قرآن کریم اهانت می ورزیدند وبعضاً دیدن شد که بالای اجساد کشته شدگان پشاپ هم کردند چنین اعمال جاهلانۀ وحشیانۀ امریکاییها احساسات افغانها را جریحه دار می ساخت و ایشان گناه را در زمینه بیشتر به دولت افغانستان نسبت می دادند که در مقابل چنین ناهنجاریها مسکوت ماندن بود یکی از ملحوظاتی که حکومت غنی احمدزی را در بین عوام محروم محبوبیت ساخت همین بود.

۲۳- خارجیان چندین بیون دالر بمصرف رسانیدند تا نظام دیموکراسی را در افغانستان پیاده کنند و اما ثابت شد که کاندید هاهمواره دست به تقلب دراز می کردند وعوام الناس رغبتی به دیموکراسی نشان نمیدادند وبه یک سیستم ملوک الطوائفی علاقمند بودند نه به یک دولت مرکزی متکی به اصول مردم سالاری که بر پایه های تقلب وساخته کاری استوار باشد.

۲۴- بکار انداختن انات افغانی در بعض مشاغل وجاهای نامناسب ذریعہ خارجیان بعضاً با رسوم وعنعات افغانی و اسلامی در تضاد پنداشته میشد که سرانجام باعث انزجار افغان های محافظه کار گردیده وایشان تبلیغات ضد غربی هارا سر می دادند که منجر به تحدید آزادی استخدام خانم هاو دوشیزگان می شد یکی از مشکلات دگر بانوان قلت یا فقدان امکانات برای نگهداری اطفال خورد سال شان بود که مانع رفتن مادران به وظایف شان و آنهم دور از منزل می گردید و در عین زمان باعث بروز نفاق بین زن وشوهر می شد.

۲۵- در بسیاری موارد پول امریکادرجاهایی بمصرف میرسید که به هیچ وجه چاره سازو به درد خور نبودند (سیگار) درسال ۲۰۲۱ شصت پروژه زیربنایی را بررسی کرد و دریافت که ۷۲۴ میلیون دالر معادل ۹۱ فیصد تمام خرج آن زیر بنا ها در جاهایی بمصرف رسید که کاملاً متروک شدند زیرا بدمرد نخوردند و خود بخود بمرز زمان متلاشی شدند.

به عنوان یک نمونه دگردرسال ۲۰۰۸ وزارت دفاع امریکا مبلغ ۵۴۹ میلیون دالر در خرید طیارات ترانسپورتی ۲۲۲ برای وزارت دفاع افغانستان مصرف کرد که سی سال قبل نسبت نبود پروژه باز نشتی شده بودند ولهدا بعد از خریدن آنها برای افغانستان دگر چاره نبود جز اینکه آنها را پاره کرده بحیث آهن مستعمل به مبلغ ۴۰۲۵۷ دالر سودا کنند این نوع اجراءات دلسوزی و صداقت امریکا را به افغانستان زیر سؤال قرار می داد. (دنباله ص ۸)

پروفیسر دکتر ذبیح الله التزام گلبرت، اریزونا

اسباب شکست جنگ بیست ساله امریکا (۲)

این مقاله بردلایل سیگاراتکاء کرده ورویدادهای ذیل راموجب ناکامی امریکا در افغانستان وبالاخیر سقوط حکومت اشرف غنی تشخیص داده است.

۱۸- نفاق وهمچشمی بین زورمندان افغانی که مربوط به ملیتهای مختلف بودند در بعض موارد عملیات امریکارا خدشه دار میساخت اگر امریکا در یک منطقه کار بازسازی راگسترش می داد زورمندان مناطق و ملیتهای مخالف رشک می بردند، کینه توزی میکردند وحمایۀ شان را از تدویر پروژه های امریکا تخفیف می دادند خیلی مشکل بود که همه در همه موارد راضی وخوشنود و همکار صادق دولت کابل وآیساف باقی بمانند زیرا انگیزه های شخصی و تعصبات قومی در زمینه از قوت زیاد برخوردار بود.

۱۹- مامورین دولت حتی در مناطق تحت کنترول دولت که بالای پروژه های بازسازی کار میکردند ترس داشتند که حکومت مصونیت آنها را تأمین کرد نمی تواند از آنرو ایشان پیش از آنکه بکار شروع کنند اولتر به طالبان رجوع کرده قناعت و رضایت آنها را از راه تطمیع حاصل می نمودند.

۲۰- دعوی و دنگله که بین باشندگان مناطق تحت کنترول خارجیان بروز میکرد به سهولت و در موقع و زمان حل وفصل شده نمیتوانست زیرا مدعی و مدعی علیه به طالبان رجوع میکردند وترجیح میدادند که فیصله ها مطابق شریعت اسلامی صورت گیرد بین سالهای ۲۰۰۳ و ۲۰۱۵ امریکامبلغ یک بیون دالر مصرف کرد تا نظام عدلی افغانستان راعصری بسازد ولی طرز العمل امریکایی برای افغانها کاملاً نامأنوس و بیگانه بود و امریکاییان که قادر نبودند با احکام شریعت رقابت کنند ویا به آن مخالف ووزند در اکثر موارد

سودی نخواهند کرد. چه منطق دارد که میلیونها انسان را از یک کشور به کشور دیگر با تقبل خطرهای جدی جایجا کرد، اگر هدف صرف جابجایی و خاک بدل باشد؟ باید یک سود بزرگتری وجود داشته باشد. این سود بزرگتر چیست؟ به نظر من، سود بزرگتر اینست که پشتون ها هم در شمال افغانستان اکثریت شوند و هم بتوانند زمین های خود در پاکستان را حفظ کنند.

در واقع پشتونها/طالبان بیشتر روی عملی نشدن این طرح حساب کرده اند. نیمه تمام ماندن این طرح، به نفع پشتونها است. به احتمال زیاد بعد از یک مرحله جابجایی، پشتونها این روند را متوقف می کنند. یک عده پشتون های به اصطلاح ملی گرا (مثل کرزی و نبیل و...) وارد میدان شده و علیه طرح اعتراض می کنند و از غیر پشتونها دلجویی می کنند. این دلجویی بخاطری صورت می گیرد که از پشتونهای تازه منتقل شده به شمال محافظت شود. اعلام خواهند کرد که حالا کاری که شده شده، از ادامه کار ما جلوگیری می کنیم و مردم شمال نیز نباید دست به انتقام جویی بزنند. این محاسبه پشتونیست ها هوشمندانه به نظر می رسد.

اما پاکستانی ها چه محاسبه ای دارند؟ من در این مورد در حال فکر کردن هستم. جوابی که تا کنون فراهم کرده ام برای خودم نیز قناعت بخش نیست. باورم نمی شود که پاکستانی ها متوجه چال و نیرنگ پشتونها نباشند. جواب فعلی این است که پاکستان عجلتا دفع شر می کند. میخواهد از شر تی تی پی خود را برای مدتی خلاص کند. اگر دولت پاکستان تا این حد تنزیل کرده باشد و احساس ناچاری کند که در این مورد خاص بخواهد کلوخ را به آب بگذارد و عبور کند، این را گفته نمی توانم. اما بیشتر از آن چیزی نمی دانم. شاید محاسبه پاکستان این باشد که بعد از ارسال بخشی از پشتونهای شمال پاکستان به شمال افغانستان، باقی مانده پشتونها را به شدت سرکوب و نابود خواهد کرد. این محاسبه معقول به نظر نمیرسد. چون بازهم پاکستان درگیر جنگ و بحران و... خواهد شد. (فیسیوک نویسنده)

رستم روشنگر توافق آشکار خاک فروشی طالبان

چنین به نظر می رسد که میان طالبان که خود را نماینده پشتون ها می دانند و پاکستان اینگونه توافق شده که پشتون های پاکستان به شمال افغانستان منتقل شوند و پاکستان نیز تا زمان استقرار کامل آنان در شمال همکاری کند. یعنی پاکستان در سرکوب اعتراضات مردم بومی شمال همکار و بازوی طالبان افغانستان باشد.

از نظر حقوقی و اخلاقی این طرح سه ایراد جدی دارد: اول، این توافق آشکارا خاک فروشی و وطن فروشی است. پشتون های پاکستان اتباع یک کشور خارجی هستند و اسکان دادن آنان در سرزمین افغانستان به شکل کنلوی و اجباری عملاً مصداق خاک فروشی و خیانت ملی است. دولت یک موسسه حقوقی است که به نمایندگی از مردم و در حدود معین شده توسط مردم، حق اعمال صلاحیت دارد و فراتر از آن حق اعمال صلاحیت را ندارد. فراتر از آن، خیانت ملی است و ارتکاب آن، اسقاط حکومت بوسیله مردم را به یک وجبیه ملی به آحاد ملت مبدل می سازد. حتی در دموکراتیک ترین و حق مدار ترین دولت ها، اتباع کشورهای خارجی به صورت انفرادی، تحت یک قانون خاص که اتباع را ملزم به پذیرش قوانین کشور مقصد می کند و اتباع با سپری شدن یک زمان مشخص (که کمترین آن ده سال است) حق کسب شهروندی را به دست می آورند.

دوم، ملکیت هایی که به پشتون های پاکستان داده می شود، املاک دولت نه بلکه املاک مردم است. با توجه به ساخت و بافت قومی جامعه افغانستان، هر قوم در یک جغرافیای مشخص زندگی می کند و اراضی مجاور و متصل به محل اسکان یک قوم، اراضی همان قوم دانسته می شود. چون جمعیت های ساکن در هر منطقه، نیاز به اراضی ای برای زراعت، برای توسعه شهری، برای محیط سبز و... دارند. بنا استملاک اجباری زمین های شمال در واقع استملاک زمین های چند قوم به قوم دیگر است که عمل تجاوز کارانه و غاصبانه است. این موضوع هم از نظر حقوقی مشکل دارد و هم از نظر اخلاقی.

سوم، استملاک ملکیت های تاجیکها، هزاره ها و ازبیک ها به صورت طبیعی با واکنش و اعتراض مردم بومی مواجه می شود و حکومت نیز برای سرکوب اعتراضات دست به سرکوب خشونت بار می زند. این امر از نظر اخلاقی مصداق جنایت علیه بشریت است. اما جدا از نکات یاد شده، نکته مهم دیگر امکانات عملی و تطبیق این پروژه خطرناک است. آیا ممکن است که مثلاً سی میلیون پشتون (آمار تخمینی) را از پاکستان به صورت کامل به شمال افغانستان منتقل کرد؟ پاکستانی ها و طالبان چگونه امکان تطبیق این پروژه را سنجیده اند؟

به نظر من، اهمیت پرسش های اخیر زیاد است. طالبان گروهی نیست که مسایل اخلاقی و حقوقی را در نظر بگیرد. این گروه جاهلانۀ معتقد است که هر کاری را با میل تفنگ می توان انجام داد و حکومت مجاز است هر کاری انجام دهد و نیازی به اجازه مردم ندارد. اعتراض و شکایت و داد و فریاد مردم نیز در گوش آنان نمی رود. آنان در قساوت شهره آفاقند. آنان غلامانی هستند که بخاطر قساوت شان سزاوار شغل جلائی دانسته شده اند.

من معتقدم که این پروژه به سه دلیل عملی نیست:

۱- مردم شمال تا آخر نظاره گر منفعل این پروژه نمی ماندند و سرکوب و کشتار نیز نمی تواند به تمام و کمال مردم شمال را از پیگیری این موضوع منصرف بسازد.

۲- ممکن تعدادی از پشتون های پاکستان نخواهند که به شمال افغانستان منتقل شوند. عقلای آنان میدانند که انتقال به شمال افغانستان، انتقال به کشتارگاه است. کسی کمی عقل و شرف داشته باشد، اجازه نمیدهد، قربانی یک طرح توطئه باشد.

۳- پشتون های افغانستان و طالبان نیز نمی خواهند که این پروژه به صورت کامل بکفرطه شود. چون در این صورت، آنان

فیاض بهرمان نجیمی

ما پارسی زبانان چه باید بکنیم؟

خیلی انتظار داشتم تا ببینم پاسخ هموندان به پرسش من چه خواهد بود؟ آیا نگاهی به آینده دارند یا مثل همیشه تصلب ذهن؛ به گذشته چسبیده و فکر آینده نگرانه و برنامه محور ندارند. متأسفانه بخش زیاد از پاسخ دهندگان در مسیر نوشتند که بیانگر وضعیت کلی اسفبار پارسی زبانان است!

وقتی پارسی زبان می گویم حرف اصلی من متوجه تاجیک ها و هزاره ها می باشد. اینها حتی در برابر زبان مادری شان بی تفاوت اند و آن را درست بلد نیستند. به سرنوشت شان بی تفاوت اند و دردمندان پرسش چه باید بکنیم تا سطح خیلی پایین فرار یا دیسکو تقلیل می دهند. چرا؟ - چون پارسی زبانان همچو اقوام مستقل دارای هویت و زبان، توانایی اندیشیدن را از دست رفته اند. نظریه های رهنما و رهایی بخش فراگیر در بین آنها مفقود است. اگر فردوسی نبود، زبان عربی هویت ما را نابود می ساخت و اگر ایران نبود زبان پارسی ما نابود می شد.

هیچ پارسی زبان درباره تاریخ اش از باختر قدیم تا عصر سامانیان آگاهی دقیق ندارد. از نقش بزرگ پارسی زبانان بلخ در احیای زبان و فرهنگ پارسی بی خبر است. فردوسی را در حد رستم و سهراب شنیده است ولی فکر وی را به حیث یک مانیفست ماندگار نمی داند و از ورای آن آینده خویش را ترسیم کرده نمی تواند. در نبود آگاهی هویتی و زبانی، پارادایم به پا ایستادن و راه رفتن ایجاد نمی شود. نیل به اندیشه سیاسی بدون آگاهی فرهنگی و تمدنی ممکن نیست. چسبیدن به ادبیات و آنها عرفانی روح مبارزه رادار پارسی زبانان کشته است - بعد از فردوسی عرفان آمد و آسودگی و بیهودگی!

پارسی زبانان در جغرافیای به نام افغانستان مشکل بلوغ فکری از نظر کانت دارند که مطابق علامه اقبال یا اندیشه ندارند و یا هم نیم بند است. از همین رو به قیم و حامی نیاز دارند. می خواهند تا دیگران بیایند برایشان رهنما شوند و یا بیاندیشند - عوام نا آگاه به ملا رو میآورد و عوام آگاه به رهبران خود خوانده. در همه جا رابطه پیشامدرن حامی و مشتری حاکم است.

این پدیده در بین افغانها یا پشتون ها وجود دارد ولی نه چنان قدرتمند، چون از سال ۱۹۳۳ ایدئولوژی هویتی با محور زبان پشتو به وجود آمد و ناسیونالیسم قومی بنام افغان، که هویت های دیگر اقوام را در خود می بلعد، شکل گرفت.

تصادفی نیست که در ناخودآگاه هر افغان این جعل بزرگ رسوب دارد که قوم آنها پشتون است و ملت آنها افغان. افغان قوم جدید نیست که در جغرافیای ساختگی به نام افغانستان شکل باشد بلکه محصول ایدئولوژی فاشیستی است! تمام افغان ها از هر موقعیت اجتماعی یک حرف را تکرار می کنند که همه اقوام افغان اند و نفی افغانیت را برجسپ «خیانت ملی» می زنند - در حالیکه تاریخ افغانها در سطح همه قبایل و در درون حاکمیت ها سرشار از خیانت های آشکار و پنهان بوده است.

پارسی زبانان زیر تاثیر تبلیغات حاکمان استبدادی افغان پذیرفته اند، که احمدشاه درانی - بنیانگذار کشوری بنام افغانستان - بابای آنها است؛ رحمان را بابای شعر خود می انگارند و همینطور محمدظاهرشاه را بابای «ملت»؟!؛ ملالی را که وجود خارجی نداشت، به مثل ژاندارک فرانسوی قهرمان جنگ میوند گرفته، ولی خود را فاقد شخصیت های سیاسی و فرهنگی انگارند. در ماتحت ذهن هر افغان از هر قبیله واژه های «افغان» و «افغانیت» به مثل مار های ضحاک محکم نشسته اند. زیر پرسش بردن آن دو واژه در واقع گذاشتن انگشت روی دکمه بمب است.

از بحث های خودآگاهانه قومی و زبانی - به مثل مار از پودینه یا دراکولا از بوی سیر - بد می برند، یعنی آنها به گونه غریزی می داند که این بحث ها سبب تضعیف و سقوط قدرت افغانی در دراز مدت می گردد.

برگردم به پاسخ پرسش - سند «راهبردی حق تعیین سرنوشت برای پارسی زبانان» به پرسش «چه باید کرد» پاسخ روشن و ژرف هم از منظر فلسفی، هم جامعه شناسانه هویتی، هم دینی، هم حقوقی، هم اقتصادی و هم زبانی داده و راه برون رفت را در مفهوم «حق تعیین سرنوشت» به حیث پارادایم جدید و بدیل در برابر ایدئولوژی افغانیسم مطرح می کند، که نفوذ آن در ذهن های «خاکستری» به قول فیلسوف آلمانی هانا آرنست کار ساده نیست.

چرا؟ - چون مردم ما، در کل و دانش آموخته های ما به گونه ویژه، در رویای افسون زدگی افغانیسم قرار دارند. ندای اقبال لاهوری را باید تکرار کرد: از خواب گران خواب گران خواب گران خیز!

همانطوری که گفتم، پارسی زبانان بلوغ فکری ندارند و از همین خاطر روشنگر نیستند. کانت در تعریف روشنگری می گوید: «عدم خروج انسان از نابالغی، به تقصیر خویشتن خویش» و «نابالغی را ناتوانی انسان در گرفتن فهم خویش» میداندست. اوشعارداد: در گرفتن فهم خویش آگاه باش!

حالا از این منظر اگر ما به پارسی تباران بنگریم، مگر چند تا دانش آموخته داریم که به بلوغ فکری رسیده و به هژمونی هویتی و فرهنگی خود باور دارد.

کم نیستند کسانی که به من گفته اند، چه ضروراست که دشمنی پشتون و غیر پشتون را ایجاد میکنی؟ اینهانمیدانند که بحث «حق تعیین سرنوشت» موضوع دشمنی نی، بلکه یک مسأله اساسی ازبیطبع اجتماعی ماست، که در نبود قرار داداجتماعی شکل گرفته و اکنون درد جانسوز آنرا نسل جوان مامی کند. چه باید کرد؟

جنبش حق تعیین سرنوشت برای پارسی زبانان از دید تاریخی راه برون رفت را به برگشت به تاریخ، زبان، فرهنگ و هویت پارسی خویش می داند. - اما نمی خواهد آنقدر به گذشته بچسبد، که آینده را فراموش کند.

برای جنبش حق تعیین سرنوشت برای پارسی زبانان قوم های جدا از هم تاجیک و هزاره وجود ندارد، هردو اقوام پارس شرقی اند که باید در کنار هم و با هم با سایر اقوام پارسی زبان کار هویت سازی و ایجاد ملت پارس شرقی را زیر یک چتر بزرگ پارسی زبانان انجام دهند، تا در آینده بتوانند در سرزمین های داری پیشینه فرهنگ و زبانی حاکم بر سرنوشت خویش شوند.

جنبش حق تعیین سرنوشت برای پارسی زبانان به آینده می نگرند و آینده نگر است. جنبش با حوصله مندی و گام به گام می کوشد نشان بدهد که پارسی زبانان دارای تاریخ، هویت و زبان مشترک بوده و از هژمونی تمدنی و فرهنگی پارسی برخوردارند - مولفه آینده جهان نیز هویتی و تمدنی است!

ما می خواهیم که جایگاه پارسی زبانان در جغرافیای سرزمینی ما که در بیش از ۱۴۰ سال گذشته به کمک استعمار خارجی به اشغال افغان ها در آمده است آزاد شود، تا مردمان ما به حیث اقوام اکثریت بتوانند زبان قدرت، فرهنگ، جغرافیا و قدرت خود را ایجاد نمایند.

این جغرافیا شامل مناطق شمال، شمالشرق، شمالغرب و هزارستان بزرگ می شود. در دو سوم سرزمین ها در جغرافیای به نام افغانستان پارسی زبانان دارای اکثریت اند و نیازی نیست به مناطقی مثل گردیز یا کندهار چشم داشت، که در تاریخ ها از بیهقی تا سفرنامه ابن بطوطه و یا منابع روسی و انگلیسی به نام استانهای افغان شهرت دارند.

در جغرافیای کوهستانی مرزبندی ها را نمی توان شبیه اروپا به وجود آورد.

در سرزمین های مستعمره سابق، مرزها هیچگاه مشابه دولت های پسا فتودالی نبوده است. نظام های فتودالی همیشه قانونمدار بوده اند که مالکیت را به رسمیت می شناختند. اما در جوامع استبدادی مالکیت ها هیچگاه مصئونیت حقوقی و قانونی نداشته و هر مستبد فراقانونی و فرستاده آسمانی می توانست یک زمیندار یا حتی یک قوم را نابود و مال و جایداد آن را به یک شخص یا گروهی از بی نام ها بدهد - مگر برنامه ناقلان هم اکنون در همین چوکات بی قانون صورت نمی گیرد؟

بنابراین لازم است تا پرسش چه باید کرد را بر محور بدیل جدید نگریم، که جنبش ما مطرح کرده است یعنی حق تعیین سرنوشت هر فرد پارسی زبان، هر باهمستان پارسی زبانی و تمام جغرافیای آن در مطابقت با منشور سازمان ملل متحد و تأیید کنفرانس کشورهای اسلامی بحیث حق طبیعی انسانها. باید برای آن تا مرز جدایی و ایجاد دولت پارسی تباران در همبستگی با متحد تاریخی آن یعنی ترک زبانان مبارزه انجام داد.

جنبش حق تعیین سرنوشت برای پارسی زبانان در آینده نزدیک کنگره خویش را با تصویب برنامه و اساسنامه دایر می کند و به حیث یک جریان سیاسی برنامه محوربه اشتراک شخصیتهای زن و مرد کاملاً جوان عرض وجود می نماید. این جنبش، ساختارمند و سیاسی دارای دید راهبردی، آینده نگرانه و برنامه روشن سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی برای نسل های آینده خواهد بود که در گام نخست مبارزه مدنی را با ابزار های مدرن به پیش می برد. خودسازی و خودآگاهی را تبلیغ می کند تا زبان پارسی و فرهنگ پارسی رابه ابزار قدرت برای پارسی زبانان مبدل سازد!

محمدطاها کوشان

فریمونت، کالیفرنیا

به جوانان پشتون تبار میهنم شرف شرف نی، شفتالو!

اسم کم جو، رو مسما را بجو

ماه به بالا دان، نه اندر آب جو

(مثنوی)

برادر و خواهر دینی وهمیهمن جوانان پشتون! یک گله برادرانه از شما دارم:

هیچ گاهی تو از تاجیک و ترک و هزاره تنها در هنگام دفاع؛ شنیده بودی و می شنوی که با زور و پرخاش و فحاشی و قلدری و تزویر و فریب و نامردی واز پشت خنجر زنی به تو گفته باشند که تو حرامی هستی و یا دوباره برگرد به کوه سلیمان و... اما همیشه در پهلویت همراهت همیارت و دستیار ت بودیم.

اینکه تو از مهر ورزی ها و خموشی ها و نادیده گرفتن های زیاده خواهی و زورگویی و پرخاش و کشتن و آتش زدن و ویران کردن های تو، ما سال ها چیزی نگفتیم و ننوشتیم و بر نخاستیم؛ تمکین نمی ورزی و سوء استفاده نموده و از هیچ راه و روشی ستوده نمی خواهی که من حیث یک انسان متمدن مسلمان به دستور خداوند بخشنده و مهربان با همه مردم و اقوام برادروار و برابر به زندگی ادامه بدهی؛ و هی خود را کلک ششم، عقل کل ناف زمین، آقا و بادار، تاجدار و صاحب این ملک می دانی که همه اش موهوم و خیالی بیش نبوده و نیست؛ از خونریزی و زورگویی دست بردار نیستی.

پس تو چیستی؟ و کیستی؟

فردوسی بزرگ چی نیکو سخن پرمغز و با مایه دارد:

نکوهیده باشد جفاییشه مرد

به گرد در آرزویان، مگرد

شعار فرسوده و کهنه به نام (افغانیت و اسلامیت) دیگر کارآمد و کارگر نیست. آن سوی خط مرز دیورند دیگر (قبایل آزاد) وجود ندارد و همه دره ها و وادی ها شهر و ده و قریه زیر اقتدار نظام فدرالی پاکستان درآمده و همه افغانه آن سوی خط به زبان گفتند و در عمل نشان دادند که پاکستانی اند و السلام. اکنون دکان (بیچاره مدعیان لر و بر) تخته شده به جز دیوانه سری ها دیگر متاعی ندارند که جوانان پشتون یا افغان ما را به سود خویش استفاده و استثمار نمایند.

از خواب گران بر خیز چشمان خود را باز کن به شش طرف بنگر قرن بیست و یکم است. دنیا بایک ماشینک خورد بنام تیلیفون دستی در کف دست جاکرده. مرزها دارد کم کم از بین میرود و همه مردم دنیا برابری و برادری میخااهد.

پس ای برادر پشتون یا افغان یا اوغان من!

آگاه باش و بدان که هزاره و ترک و تاجیک هم راه و روش زورگویی و خون ریزی را خوب می داند اما الی در مقام دفاع از این روش های نکوهیده و زشت؛ در برابر ظالم متجاوز به دستور خداوند استفاده خواهند نمود. هر چیز پایانی دارد و مرزی./

هفت درس مولانا :

عشق را بی معرفت معنا مکن

زر نداری ، مشت خود را وا مکن

گر نداری دانش ترکیب رنگ

بین گلهای زشت یا زیبا مکن

پیرو خورشید یا آئینه باش

هرچی عریان دیده آی ، افشا مکن

ای که از لرزیدن دل آگهی

هیچ کس را ، هیچ جا رسوا مکن

دل شود روشن ز شمع اعتراف

با کسی ار بد کرده آی ، حاشا مکن

زر به دست طفل دادن ابله ایست

اشک را نذر غم دنیا مکن

خوب دیدن شرط انسان بودن است

عیب را در این و آن پیدا مکن

Omair Weekly
12286 Ashmont Ct. # 202
Woodbridge, VA 22192 -7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
mkqawi471@gmail.com

ناشر و مدیر مسئول : محمدقوی کوشان

«ستم ملی چیست

ستم (Oppression)به مفهوم عام کلمه به شرایط غیرمنصفانه و ظالمانه‌ای اطلاق می‌شود که طی آن افراد یا گروه‌های اجتماعی از دستیابی به فرصت‌ها و آزادی‌های موجود در جامعه (بر مبنای زبان، دین، قوم، جنسیت و رنگ) محروم نگهداشته می‌شوند. لغت‌نامه آکسفورد ستم را برخورد ناعادلانه و ظالمانه با مردم تعریف کرده که با امتناع ازدادن حقوق و فرصتهای مساوی به آنان، تحقق می‌یابد. در زبان فارسی ستم به معنی تعدی و ظلم به کار بسته می‌شود. اما ستم در سطح اجتماع چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

به عبارت دیگر، ستم ملی چیست؟ پروفیسر اریس ماریون یانگ (۲۰۰۶–۱۹۴۹)، در نظریه «پنج چهره ستم» خود به بسط و تشریح مفصل مفهوم ستم پرداخته است. ازدید یانگ، بهره‌کشی Exploitation، حاشیه‌نشین‌سازی Marginalization، تضعیف یا قدرت‌زدایی Powerlessness، امپریالیسم فرهنگی Cultural imperialism و خشونت Violence، پنج ویژگی یا چهره ستم است که هرگاه یک گروه اجتماعی با یک، بیش‌تر از یک و یا هر پنج مورد آن مواجه باشد، آن گروه اجتماعی تحت ستم سامان‌مند تاریخی قرار دارد.

به باور یانگ، گروه اجتماعی که انسان‌ها در آن متولد می‌شوند، در طول زمان سازنده فردیت، خاطرات، علایق، سلیقه‌ها، سبک رفتاری/گفتاری و توانایی‌های استدلال‌ورزی آنان بوده است. تفاوت جوهری گروه‌های اجتماعی از انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و سایر اجتماع‌های انسانی در اینست که حضور انسان‌ها در گروه‌های اجتماعی اختیاری نبوده و برخلاف سایر اجتماعات، افراد شکل‌دهنده گروه‌های اجتماعی خود نیستند. برعکس، این گروه‌های اجتماعی هستند که تا حد زیادی فردیت افراد را شکل می‌دهند. باینان این موارد جا دارد تا به گونه موجز به بیان هر یک از پنج مولفه ستم پرداخته شود.

بهره‌کشی: زمانی اتفاق می‌افتد که بهره یانفع حاصل از کار یک گروه اجتماعی به نفع گروه دیگر استفاده شود یا حاصل کار گروهی به گروه دیگر منتقل شود.

حاشیه‌نشین‌سازی: به معنای آن است که افراد متعلق به یک گروه اجتماعی به صورت نظام‌مند در بازار کار و نظام دست‌مزدها، عاقل ساخته شوند که این امر منتج به محرومیت مادی و اضرار معنوی چند لایه می‌شود.

قدرت‌زدایی: محصول تفکیک کار بین حرفوی و غیر حرفوی است که این امر به مرور زمان قشر حرفه‌ای را صاحب قدرت امرونی یا آمریت ساخته بصورت نظام‌مند غیر حرفه‌ای‌ها زبردست و محروم از قدرت امر و نهی باقی می‌مانند.

امپریالیسم فرهنگی: زمانی اتفاق می‌افتد که یک گروه حاکم باورها و برداشت‌هایش از رویدادهای تاریخی، تجربه‌ها، فرهنگ و آداب را به عنوان هنجار بالای سایر گروه‌های اجتماعی تعمیم می‌دهد و کسانی که دارای تجربه‌ها، ارزش‌ها، باورها و جهان‌بینی متفاوت هستند را به عنوان بی‌رونی، غیرخودی، درجه‌دوم و منحرف، معرفی و برچسب می‌زند.

پسوندهای منفی، کلیشه‌ها و پیش‌داوری از پی‌آمدهای رایجی است که گروه حاکم نسبت به گروه‌های تحت ستم شکل می‌دهد.

از دید گروه حاکم، سایرین بی‌رونی، غیرخودی و قابل انکار هستند که نیاز به بازآموزی، متمدن سازی، اداره و کنترل دارند. برچسب‌های تحقیرآمیز نسبت به گروه‌های زیر ستم غالباً به لحاظ اجتماعی پذیرفتنی و نهادمند ساخته شده و در نهایت رویه‌های اجبارآمیز یک‌سان‌سازی را مشروعیت می‌بخشد.

خشونت شامل آزار و اذیت، تحقیر، تزیق ترس روانی، خشونت فیزیکی، زندان و درموردی تهاجم، کشتار جمعی و قتل عام را نیز شامل می‌شود. غالباً، امپریالیسم فرهنگی نوعی ایدیولوژی مشروعیت‌ساز برای خشونت است، فرق نمی‌کند که تحت نام یک نظریه سیاسی یا مذهب توجیه شود. خشونت در جلوه‌های وحشت‌ناکی چون قتل عام، تهاجم و کوچ اجباری، زمانی تبارز می‌کند که گروه حاکم توسط گروه‌های محکوم به چالش کشیده شود.

نکته مهم دیگر که باید ادعان شود این است که یکی از تفاوت‌های عمده دولنداری مدرن با سبک حکمرانی پیشامدرن، تغییر در دیدگاه و راهکارهای دولت‌ها نسبت به پدیده تنوع قومی/فرهنگی در درون جوامع انسانی است.

نگرش حاکم در گذشته نسبت به ناهم‌گونی‌های زبانی، قومی و مذهبی در درون جوامع انسانی، خصمانه بود زیرا به تفاوت‌های آن‌چنانی به عنوان تهدید نسبت به ثبات سیاسی دولت‌ها نگریسته می‌شد. در نتیجه چنین نگرش، سیاست‌های انکار

تفاوت‌های قومی/فرهنگی (ستم‌گرانه) اتخاذ و چنین تفاوت‌ها مرتبط به ساحه خصوصی زندگی انسان‌ها قلم‌داد می‌شد، نه امری که امروز زیر عنوان چندفرهنگی‌گرایی Multiculturalism در دستور کار سیاست‌ورزی مدرن، قرار داده شده است.

دیدگاه انکار تفاوت‌های قومی/فرهنگی توسط دولت‌ها دو نوع پی‌آمدها، نسبت به اقلیت‌های قومی/فرهنگی، مهاجرین و ساکنان بومی سرزمین‌های اشغالی، در قبال داشته است: نخست، یک‌سان‌سازی و دوم، به حاشیه راندن. این نوع برخورد با تنوع‌های قومی– فرهنگی در طول زمان باعث شکل‌گیری ستم یا بی‌عدالتی‌های تاریخی شده و این مسأله یکی از عمده‌ترین عوامل جنگ و منازعه در کشورها قلم‌داد می‌شود، چه اینکه ستم در جوامع انسانی یک امر تصادفی نبوده، بلکه در اثر کارکرد ستم‌گرانه رویکردها، ساختارها و نهاد‌های اجتماعی به صورت دوامدار و طی چندین نسل، شکل می‌گیرد.

موجودیت و کارکرد این نوع رویه‌ها و ساختارها نه تنها به صورت سامان‌مند باعث به حاشیه کشاندن و تحت ستم قراردادن گروه‌های اجتماعی می‌شود، بلکه در عین زمان، این نوع بی‌عدالتی‌ها را درست و مشروع جلوه می‌دهد. علاوه بر این، رویه‌ها و ساختارهای ستم‌گرانه اجتماعی نه تنها در سطح رسمی و اداری، بلکه در سطح غیر رسمی و داد و ستدهای معمولی زندگی روزمره رسوخ کرده و به گونه‌های مادی و معنوی متداول می‌گردد. مهم دیگر این می‌تد این است که ستم تاریخی یک امر تک بعدی نبوده و در گونه‌های متفاوت زندگی انسان‌ها را در یک جامعه، متأثر می‌سازد. هم‌چنان باید خاطر نشان ساخت که ستم موجود در یک اجتماع انسانی خلاصه به کارکرد یک گروه حاکم نبوده، بلکه در لایه‌های متفاوت به گونه‌های متعدد عمل می‌کند. بعنوان مثال شرایط ستم‌گرانه جنسیتی که در نتیجه سلطه تاریخی پدرسالارانه حاصل شده است، یک نمونه این حرف می‌باشد.

آیا ستم به عنوان یک رویه ظالمانه در افغانستان وجود دارد یا خیر؟

با نظر داشت آنچه بیان شد پاسخ به این پرسش مثبت است و از آن‌جایی که ستم تاریخی در تمامی گونه‌های آن در جامعه افغانستان عمومیت داشته و کارکرد زمینه‌ای آن در بسیاری از ساخت‌ها و ساحت‌های سیاست‌ورزی و به تبع آن انحراف مسیر تحولات اجتماعی قابل دید است. خلاصه اینکه عبارت ستم ملی را می‌توان در پیوند با آنچه بصورت تاریخی در افغانستان وجود داشته و وجود دارد به کار بست، یعنی مردم افغانستان به گونه وحشت‌ناکی درگیر ستم ملی هستند.

هرگاه به پنج شکل ستم که در بالا بیان شد کمی با دقت تعمق شود، هر پنج گونه آن بخش اصلی زندگی گروه‌های اجتماعی در افغانستان است. سه شکل نخستین ستم یعنی بهره‌کشی، حاشیه‌نشین‌سازی و قدرت‌زدایی را می‌توان به گونه بارزتر در عرصه‌های اقتصادی و جنسیتی مشاهده کرد. مثلاً توزیع ناعادلانه زمین در افغانستان یکی از گونه‌های بارز ستم‌گری تاریخی است که در یک مورد چنین رفتاری حتی شکل قانونی بخودگرفته و در قالب «نظام‌نامه ناقلین به سمت قطن» و اسناد مشابه دیگر تبارز یافته است. یا جایگاه زن‌ها به عنوان نصف جمعیت کشور یکی از نمونه‌های اصلی بهره‌کشی و حاشیه‌نشین‌سازی است.

روایت رسمی موجود در افغانستان از تاریخ، هویت، فرهنگ و جغرافیا نمونه وحشت‌ناک امپریالیسم فرهنگی است. آنچه در طول تاریخ یک صد و چند ساله افغانستان زیر‌عناوین بالاتر توسط دستگاه حاکم تولید و به خورد اجتماعات انسانی داده شده است، در حقیقت تعمیم باورها و برداشت‌های گروه حاکم از تاریخ، فرهنگ، هویت و جغرافیای افغانستان است که در قالب هنجارهای اجبارآمیز بالای مردم تحمیل شده و آن‌انیکه در برابر چنین رویکردی مقاومت نموده‌اند زیر‌عنوان بیگانه، جاسوس، مهاجر، تجزیه طلب و… برچسب زده شده‌اند.

روایت نهفته پشت‌سر نام کشور افغانستان، افغانیت به عنوان هویت جمعی همه باشندگان کشور، تاریخ تاسیس دولت مدرن و چگونگی شکل‌گیری جغرافیای افغانستان از مصداق‌های اساسی امپریالیسم فرهنگی است که توسط گروه حاکم تولید و بالای اقوام تحت ستم تعبیل شده است.

اعمال خشونت بعنوان یکی از چهره‌های ستم تاریخی از پیامدهای امپریالیسم فرهنگی است که با سلطه نامشروع طالبان در افغانستان به اوج خود رسیده است. رفتارهای خشونت‌بار و حذف‌گرایانهٔ طالبان با گروه‌های اجتماعی غیرخودی با‌میزان قابل ملاحظه‌ای از سنت سیاسی آکنده با امپریالیسم فرهنگی که به صورت تاریخی و خزنده در ساختار قدرت افغانستان وجود داشته است، زمینه‌سازی و توجیه می‌شود.

چکیده این بحث را می‌توان چنین بیان کرد که ستم در جوامع انسانی در گونه‌های بهره‌کشی، (دنباله در صفحهٔ ۸)

وحید تاجیک

دولت - ملت واهی!

فارغ از ملاحظات سیاسی، ایدیولوژیک. آنگاه، در پرتو تحولات حیرت‌انگیز در سپهر سیاسی-اجتماعی کشور، جهان و تجربهٔ خونین در این سالهای اخیر، به وضوح می‌بینیم که ما در جهان کنونی از آن زندگی که «شأن انسان» جدید است، برخوردار نیستیم. چون ما نتوانستیم هیچ «محوریتی» «با اعتبار برای همبستگی فرا قومی و فرا مذهبی و فرا زبانی که نیاز دوران است ایجاد کنیم، تا این محوریت «اقتدار» «ایجاد کند و ما در پناه این اقتدار از آن زندگی که «شأن انسان» جدید است برخوردار شویم. مردمان پراکنده ساکن در کشور ما، در این دوران جدید سرمایه‌های بزرگ مادی معنوی و فرصت‌های تاریخی خود را هدر دادند و در عصر دولت-ملت «ما» «ملت نشدیم و به این دلیل «دولت ملی» «و زندگی در «شأن انسان» «جدید نتوانستیم بسازیم. این یک مشکل بزرگ است و ما تا هنوز نمی‌دانیم که این مشکل یا مساله را چگونه صورت بندی کنیم تا این مشکل مورد فهم و نقادی بنیادی قرار نگیرد، ما نخواهیم توانست راه بیرون شدن از وضعیت کنونی را بعنوان یک «قوم-مردم» «پراکندهٔ بی نام و نشان در این مرز و بوم پیدایکنیم.

ابتدا به ساکن، بگذارید که با مفهوم «دولت-ملت» مواجه پدیدار شناسانه داشته باشیم (فقط در حدی که به بیان چرایی و چگونگی مساله-مشکل لازم است) و سعی کنیم از چند و چون مساله سر در بیاوریم و بفهمیم که چرا این پدیده خودش را در «غرب» «اینگونه نشان داد که این «لامذهب» «ها در اوج رفاه مادی و معنوی قرار گرفتند، از فرصت‌های تاریخی خود خوب استفاده کردند و در این درازنای تاریخ برای «مؤمنین» «تعیین» «تقدیر» کردند. اما چی شد که ما مؤمنین جهادگر و شهید پرور به این روز سیاه افتادیم.

در غرب* پس از منازعات دراز دامن طبقاتی، تحول در شیوه تولید و تغییر در قشر بندی اجتماعی نظام فئودالی با آن زیرساخت‌های ارباب رعیت اش فرو ریخت. یک فراماسون جدیدی شکل گرفت. یک فراماسیون اجتماعی به نام نظام سرمایداری. به این شکل کشورهای اروپایی در یک روند تکاملی از شکل قدیم به شمایل جدید ظاهر میشوند و یک خط تفکیک کنندهٔ نظام فئودالی از نظام سرمایه داری، به صورت وجه غالب، با مشخصات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به وجود می‌آید.

تاریخ به ما نشان می‌دهد، به تدریج بعد از قرن ۱۵ آرام آرام با ظهور نظام سرمایه داری جوامع اروپایی توانستند به افزایش قدرت مادی خودشان بپردازند و همراه با افزایش قدرت مادی، به دنبالش توسعهی فرهنگی و به بعد آن توسعه قدرت اجتماعی و در ادامه آن توسعه قدرت سیاسی در «غرب» «اتفاق می‌افتد و بر اساس این توسعه سیاسی پدیدار «دولت-ملت» «مدرن شکل می‌گیرد. این پدیدهٔ «دولت-ملت» «مدرن در حقیقت محصول همان فرایند افزایش تولید ثروت مادی در کشورهای اروپایی است.

تاریخ ب‌م‌ام‌می‌گوید که این افزایش قدرت مادی بود که توانست به تولید قدرت سیاسی مدرن در کشورهای اروپایی غربی منتهی بشود این قدرت سیاسی مدرن را استحکام ببخشد. در ادامه همین افزایش قدرت مادی است که به قدرتهای نوظهور اروپایی بضاعت و اجازه می‌دهد که در سراسر جهان و بیرون از مرزهایشان با اُبهت در نقش قادر مطلق- عقل کل ظاهر شوند و برای «مؤمنین- غیرمؤمنین» «تعیین» «تقدیر» کنند و از مؤمنین شهید پرور قربانی گیرند!

چنانچه گفته شد، در نتیجه این مجموع از تحولات مادی، سلسله ای از تحولات در ساحت اندیشه و زندگی اجتماعی انسان اروپایی اتفاق افتاد که بصورتی زنجیروار و پیوسته از درون حادث شده و جهان را بصورتی قاطع و انقلابی تغییر شکل داد.

وقتی انسان حاشیه ای، مخلوق و حقیر بر دامن کبریاپی خالق در اولین مرحلهٔ تحول حیات مدرن خود، متصل به خرد مداری (راسیونالیسم) شد، همی سناریوی باستانی بهم خورد. پس از این تکانهٔ بزرگ و عمیق، «انسان» مرکز عالم می‌شود، کل هستی بر گرد او حلقه می‌زند و دنیا و جلوه‌هایش در خدمت او سامان می‌گیرند.

از اینجا است که مردمان کشور های اروپا غربی که وارد عصری مدرن شدند، عموم ساختارها و نهادها و مفاهیم سیاسی اشان را بر بنیاد تصور این مفهوم کلیدی «دولت-ملت» «ساخته و از آن پس جوامع انسانی و آدمیان را در واحدهائی سیاسی که نام شان «دولت-ملت» «است باز تعریف مدرن کردند.

مدرنیسم، تفکیک دیروز از امروز، انتخابات، پارلمان‌تاریسم، جمهوریت، جامعه مدنی و سلسله از تفکیک های اساسی دیگری در واقع، پی آمد این انقلاب بزرگ است. (دنباله در صفحهٔ ۷)

عبدالناصر نورزاد هبت الله. رهبری از جنس ربات ها باهوش مصنوعی

بحران هوش مصنوعی در حال حاضر، از مهم ترین دغدغه های بشر در جهت آینده نامطمئن حساب می شود. هوش مصنوعی که خالق آن انسان امروز است و اهداف سرمایه دار منشانه و امپریالیستی را با آن دنبال می کند، دشمن درجه یک آن نیز حساب میشود، چون هوش مصنوعی به مقتضای سیستم پیشرفته آن وطمع انسان از کارکرد آن، جایگزینی را برای حاکمیت سیاسی، اقتصادی وامینیتی انسانهای آینده خواهدبود.

درتازه ترین موردپهپادی که توسط هوش مصنوعی اداره میشد، بعدازپرواز بر آپراتورخود حمله ور شد ووبرا کشت. این اتفاق که درامریکا رخ داد، ناقوس خطر رابرای حاکمیت بلامنازع انسان دراموردنیوی نشان می دهد.

اماقبل از اینکه این هوش مصنوعی برجغرافیای افغانستان سایه اندازدواثرات ناگوارخودرابرمردم بیچاره مستضعف ماتحمیل کند، ملاحبت الله اولین نماینده هوش مصنوعی درقالب ربات است که به حاکمیت سیاسی می پردازد. چون نه کسی وی را دیده ونه هم از وی خاطرهٔ دارد. وی بی وقفه به صدورحکم و حاکمیت سیاسی می پردازد و بیش از سی میلیون انسان را اداره می کند.

ربات ماشینی است که معمولاً قابل برنامه‌ریزی توسط رایانه بوده و قادر به انجام خود کار شماری از اعمال پیچیده است. همچنین بر پایه تعریفی از بریتانیکا ربات دستگاهی است که به صورت خود کار عمل می کند جایگزین تلاش انسانی می‌شود و ممکن است درظاهرشبیه انسان‌ها نباشد. به نظر میرسد طالبان پیشترآزدیگران به ابداع این هوش اقدام کرده اند. حتی قبل ازسال ۲۰۰۰ که نامی از هوش مصنوعی نبود، ملاعمر رهبرطالبان با خصوصیت ناپیدای آن، درصحنه سیاسی افغانستان ظاهر شد وپنج سال مکمل برحاکمیت برمردم ادامه داد. به این حساب ملاعمر، ملا هبت الله ازجنس رهبرانی هستندکه سریع تر، مطمئن تر و وفادار تر از هوش مصنوعی درقالب ربات، کارمیکنند وپاس سازندگان خود را دارند.

ممکن طالبان اولین گروهی باشند که سالها است در میدان جنگ و خشونت افغانستان مطرح هستند، یک طرف نزاع هستند، قدرت خشم و غضب بالای مردم این جغرافیا، حساب میشوند، اما رهبرندارند. عجیب است که جنبشی به این حد ایدئولوژی زده، سخت گیر، مطیع رهبر وپابندقواعد خاص سازمانی به سبک جنبشهای تندروامروز، رهبر راندایده، اطاعت بدون قید و شرط میکند.

طالبان در ابتدای ظهور رهبری داشتند بنام ملاعمرکه جزاندکی نظربه روایات، ویرا ندیده بود. کسی توفیق نیافت تاچهره آن مردیک چشم وبی سوادراکه در اوج جنگ با شوروی سابق، سرگردان به سنگرهای کور وبدون درک، اینطرف وآنطرف دویده بود، ببیند. این مردکی بود که یک جنبش بزرگ از افراط گرایان قبیله سالار، مردان متعصب وبدون شناخت ازتاریخ، فرهنگ، قداست وراهنمایی دین راپیروی کورکورانه میکردند؟

ملاعمرظاهرا رهبر این گروه توانست ازابتدای ظهوردرسال۱۹۹۴ الی ۲۰۱۱ این گروه را رهبری کند؛ اماچهره خود رابرای احدی نمایان نسازد. این کاردرجنبشهای که خشونت و جنگ را راهکارعملی تسخیر وقبضه قدرت برای ایدهٔ خاصی، برمی گزینند، نادروعجیب به نظرمیرسد. چون دردنیای امروز، رهبران باکاربیزماقدرت بسیج و توان سخن وافاده مطالب، قادرمیشوند، توده های بیخبرابدنبال خود بکشانند و به سمتی سوق دهند. اما قضیه رهبر طالبان، چنین نبود. او با وجودزندگی خفیه، معجزه کردوهزاران جوان پشتون بیخبر رادریک پروژهٔ استخباراتی بدنبال آرمانی روانه ساخت که امروزپس ازسی سال ازتاسیس آن، هنوزهم این تفکر افراط گرایانه وقرائت عجیب ازدین، نفس می کشد وخون میریزد.

بهرتقدیرآن مردیک چشم پنج سال تمام بر۲۵ میلیون انسان بیچاره و خسته از جنگ و خشونت، حکم امیرالمومنینی داد، فرمان صادر کرد، افغانستان رابابی پیشینه ترین روش حکومتداری، امارت اسلامی خطاب کردوهزاران مردبیخبر و روستایی رابه اطاعت ازخودوداشت.

وی بعدازساقط شدن امارت طالبی برای یکدهه دیگر درپاکستان خفیه زندگی کردوآن دم نیزکسی موفق به دیدار سیمای پنهان وخشونت زای وی نشد. پس از پخش شایعه درمورد مرگ وی، پیروان دیگر وی مانندملامنصور نیزبا عین روش برمسند امیرالمومنینی تکیه زدند وخون هزاران انسان را برگردن گرفتند. ملا منصور نیز در سال ۲۰۱۶ در نتیجه بازی از صحنه این دیکتاتوری سایه حذف شد و حالا مردی بنام هبت الله، این مقام سایه را ظاهرا بر دوش می کشد. (دنباله درصفحهٔ ۸)

خواجه محمدنعیم صدیق

وودبریج، ورجینیا

مشایخ لوگر (۷)

خلیفه صاحب سفید سنگ (رح)

رهنوردان را سبکباری بود باد مراد

کف به اندک سعی اذدریابه ساحل میرسد (صایب رح)

نام مبارک شان حاجی صاحب مولوی جمعه گل است.

جناب شان درعلوم ظاهر وباطن شأن عظیم داشت، عزلت رادوست داشته واز رموزات تصوف و عرفان اسلامی آگاه بودند، درطریقت، دست ارادت بدامن مهرگسترجناب مرحوم میرمحمدصدیق آقای هروی زده وبه عشق تمام دراین راه تلاش خستگی ناپذیر نمود، چه می دانست که :

تاسالکان به آبله پای نمی رسند

صدسال اگر روند به جایی نمی رسند

تا التجا به ناخن تدبیر می زند

این عقده هابه عقده گشایی نمی رسند

دارندتا نظر به پرو بال خویشتن

این بی سعادتان به همایی نمی رسند

تا نی به برگ وبال نیفشاندآستین

عشاق بی نوا به نوایی نمی رسند

واقف نمیشوندکه گم کرده اندراه

تاراهروان به راه نمایی نمی رسند

واقف لاهوری رح

بنآء به اندکترین زمانی درطریقۀ عالیۀ نقشبندیه به مدارج

عالی رسیدند و کشف وکرامات زیادی از وی به ظهورمیرسید، به شریعت غرای محمدی صلواه الله تعالی علی صاحبها پابندی زیادداشتند. میفرمودندکه طریقت بی شریعت مفهومی ندارد. قسمی که حضرت مولانامجدد الف ثانی قدس سره فرموده است: حقیقت وطریقت خادمان شریعت اند.

ازجناب شان کرامات وعجوب زیادی دیده میشد، کتاب ارزشمندی بنام (ارشادالطالبین) داشتند ودرآن لطایف عالم امر وعالم خلق راتشریح وآداب ذکر وطریق ذکر راتوضیح واعتراضات منکران طریقت وحقیقت وتصوف را ردنموده سئوالات غامض فقهی راپاسخ داده بودند.

باتأسف بایدگفت که این کتاب موثربعد ازپورش ملحدین

به کشورازبین رفته معدوم گردید. جناب شان باجناب خلیفه صاحب سیدامیر محبت وموأسست زیاد داشتند. بالاخره جناب خلیفه صاحب موصوف درسال۱۳۵۶ش برحمت حق پیوسته در سفیدسنگ دفن گردیدند.

آخندزاده صاحب سهاک (رح)

علم اگر در دل زند یاری شود
علم اگردرسرزند ماری شود

(مولانا رح)

شیخ الحدیث مولوی صاحب محمدنسی(لالصاحب)

مشهوربه صاحبزاده صاحب سهاک فرزند عبدالحنان فرزندمولوی احمدگل(حسین خیل) درقریۀ حاجی خیل موسهی درسال۱۲۵۸ش پایه عرصۀ وجودگذاشت.

تعلیمات ابتدایی رانزد والدماجدش به پایان رسانیدومتعاقباً

نزدعلمای کرام هر یک:مولوی دادمحمدمغل خیل، مولوی عبدالصبور، مولوی محمدجان ومولوی عبدالخالق رحمه الله علیهم به شاگردی نشست. بعدازفراغت درسال۱۲۹۷ش در مدارس معین خیل موسهی وسهاک به تدریس پرداخت وشاگردان زیادی رابه جامعۀ افغانی تقدیم نمودند، منجمله پسرشان شیخ عبدالقدوس جان آخندزاده، برادرزادهٔ شان شیخ الحدیث عبدالستار، مولوی صاحب حبیب جان بابوسی، مولوی سیداکبر(دلاور)، مولوی حبیب الله کوچی، مولوی محمدیوسف، مولوی لعل محمدخرواری، مولوی محمدمیر، مولوی گل محمد، مولوی فضل حق آخندزاده، مولوی فیروزالدین، مولوی بابر، مولوی صدیق الله، مولوی شیخ الحدیث محمدنعیم آخندزاده، مولوی ملتان، مولوی عبدالظاهر، مولوی عبدالکریم تیره وال، مولوی میرقلم، مولوی عبدالباقی میدانی، مولوی محمد اکرم بدخشانی، مولوی لونگین، مولوی سلطان محمد، مولوی سیدمحمدکتوازی مولوی محمدحنیف سرپلی، مولوی عبدالجلیل سرپلی ومولوی شفیع الله شهید رامی توان نام گرفت .

شیخ الحدیث مولوی صاحب عبدالقدوس جان، پسربرزرگ مولوی صاحب سهاک از زمرۀ علمای جید و مشهور افغانستان است، وی درسال۱۳۹۹ش چشم به جهان کشود. دروس ابتدایی را از جد بزرگوار و والد ماجد شان فرا گرفت. تعلیمات عالی خودرادرمدارس موسهی، دادوخیل، سهاک، محمدآغه، گران، تگاب،قلعۀ لغمان چهاردهی ودارالحدیث قلعۀ جواد فراگرفت و دستارفضیلت بدست های مبارک حضرت ضیاءالمشایخ ومولوی صاحب شیخ الحدیث سلطان جان هوتک برسرنهاد .

روز شمار جنگهای داخلی و دیگر وقایع افغانستان

جلد دوم، از حوت ۱۳۹۸ تا حوت ۱۴۰۱= مارچ ۲۰۲۰ تا مارچ ۲۰۲۳ نویسنده: محمد عظیم امینی

وجود کروئولوژی یاروزشمار بدون تردید درتسهیل

کاراهل پژوهش، در ساحات مختلف نقش بسیارمهمی دارد. اینکه بدنبال نشرمجلداول، مجلددوم روزشمار رویدادهای افغانستان نیز در دسترس علاقمندان قرار گرفته است.

نویسندهٔ این دومجلد آقای محمدعظیم امینی را شادباش بایدگفت و زحمتی را که درتدوین این اثرسودمندکشیده اند ارج عظیم بایدگذاشت. آنچه مولف در پیشگفتار آورده است که «روزشمار وقایع رامیتوان دانش متمرکزساختن رویدادها درزمان خواند. سخنی است برطریق صواب، برعلاوه چون بسیاری رویدادهای افغانستان دردهه های اخیر، ارتباط مستقیم به روابط ما باسایر کشور ها و منابع بین المللی دارد، اهمیت این اثر را برای مراجع پژوهش، به غرض دستیابی به تاریخ دقیق ارتباطات ایشان با کشور و مردم افغانستان در سایر کشور ها نیز خاطر نشان باید کرد.

مؤلف درپیشانی پیشگفتارش آورده است که«تاریخ، این واقعیت تلخ رانشان داده است که بهای جنایت گنجهکاران واقعی رایینگناهان پرداخته اند.»مصادق کامل این قول، اعمال پلیداشرف غنی احمدزی و زدوبند او ویاران مفسدش با سیاهکاران ودشمنان وطن وفرارحساب شدهٔ آن فاشیست مفلوک است، که ملتی رابه سوگ وماتم نشانید. درمصیبت هولناکی که امروزملت مظلوم افغانستان دست وپا می زند، سیمای پلید آن تبهکارمحلل وخیانت ملی وضد انسانی اش که در تاریخ دیرینهٔ نظیرندارد، بی گمان سایۀ ننگینی برحوادث درد ناک سالهای فرمانروایی آن دست نشاندۀ اجبر دارد.

روزشماری آقای امینی تاریخوار ومستند، درضمن سایر وقایع، گزارشهای کار نامهٔ سیاه طالبان راکه بویی از انسانیت و اسلامیت نبرده اند، به خوبی برملا کرده است، تانقش روسیاهی ابدی شان برجبین تاریخ بماند.

خوشبختانه سابقۀ کاروخدمت مؤلف طی سالها درشعبۀ

اخبار رادیوتلوویزیون رسمی افغانستان به تنظیم طرح تدوین مجلدات روزشماری مددرسانیده است.

امید به خداوند داریم که درجلدهای آینده آقای امینی رویدادهای گوارای نجات وطن و روزشمار پیروزی وبهروزی ملت مارانیز، با پشتکار وسیعی وهمتی که درتهیهٔ این دومجلد به خرج داده اند، گردآوردند ومنت بیشتری بر خوانندگان ونیازمندان آگاهی ازسیر رویدادهای افغانستان که بی ارتباط با منطقه وحتی جهان نیست، بگذارند .

نکتهٔ آخر ومهم این که پیکارنیروهای مسلح افغانستان در بیست سال گذشته در برابر آدم کشان تروریست که فاقد اعتبار مردمی درکشوربوده اند، را نباید جنگ های داخلی نامید. اگر چنین باشد، پس آیا می توان اعمال داعش را در سرزمین های عرب وکشتارهای پی تی تی را در پاکستان و جنایات تروریستی رادرسایر نقاط جهان در برابر حکومت ها را نیز جنگ داخلی نامید؟

به گمان مااین کاربرد نه منصفانه است ونه واقعیت

گرایانه /.

درمدارس معین خیل موسهی، مدرسهٔ غوثیه گذرگاه کابل، هونی سیدان لوگر، میزرا دبری چار سدهٔ پشاور، جامعۀ اسلامیۀ زرگری، مدرسهٔ میاصاحب و مدرسه مولوی صاحب محمدنسی محمدی درجهادکلی به بسیارصداقت واحساس تدریس نمود، فصاحت وبلاغت او زبانزدخاص وعام است.

دست ارادت بدامن مولوی صاحب نصیرالدین غرغشتوی

زد ودراندک زمان مراحل مختلفی را طی نمود وبعدادز وفات مولوی صاحب غرغشتوی تحت نظر مجازاوشان قاری صاحب محمدروشان طی سلوک مینمودتاینکه مأذون ومجاز گشت.

جناب شیخ صاحب مثنوی معنوی رادرقلعۀ لقمان درسی خوانده بودند و در صحبت ها و مواعظ خود ازاین ذخیرهٔ معنوی حضرت مولانای بزرگ سند قولی می آورد .

جناب شیخ صاحب از آنجاییکه در دلهای مردم جاگرفته وازمحبویت خاصی برخوردار بودند، بالاخره به حکم تقدیر دراثر مریضی جانکاه سرطان بروز پنجشنبه ششم جوزای۱۳۷۸ش زندگی عاریت رادردیارهجرت وداع گفت و جنازه اش به موسهی انتقال داده شد.

پسران شان هریک مولوی عبدالمالک، مولوی عبدالرقیب

ومولوی عبدالباری به شرع انورمحمدی (ص) پابندی تام دارند./

انجنیر عبدالصبور فروزان

نیوجرسی

سرگذشت ابراهیم پیامبر و قربانی اسماعیل (ع)(۲)

هاجر ازدیدن فرزند کوچکش که حالش بهترشده بود وخنده های طفلانه بر لب داشت، مسرورشده وشکرانهٔ خداوند را ادا نمود واز آن آب نوشید. پستان هایش دوباره پر ازشیرشد، اسماعیل رابرداشت واز آن شیرداد. ابراهیم ع باز نگشت، ولی هاجر واسماعیل درانتظارش درآنجاماندند.

چشمه میخروشید وطفیان داشت وهاجرکه اسماعیل رادرآغوش داشت بروی آب آن دست کشیدوگفت: «زمزم، زمزمهٔ یعنی آهسته شوآهسته شو، وبه فرمان خداوند چشمه آرام شدوآبش شیرین وگوارا بود. پرنندگان افاضله های دوروازبالای کوهها وقتی آن چشمه رادیدند بسوی آن شتافتند ورفته رفته آنجا محل نشست وبرخاست خیل پرنندگان زیبا وخوش آوازگردیدکه صدای دلنشین ونغمه های سحری آنها، خیزوجست آنهادراطراف چشمشه، خوشحالی و آوازخوانی آنها اسماعیل کوچک راخوشنود ساخته بود ومحله را فرحت و طراوت بخشیده بود.

کاروانهای تجارت ومسافرنی که ازصحرا عبورمیکردند وقتی نشستت وبرخاست گروه پرنندگان رازدوردستهامی دیدند، دراشتیاق شدندتاهرچه زود ترخود رابه آن محل برسانند. چون جمع آمدن آنهمه پرنده برای کاروانیان و صحرانشینان نشانهٔ ازوجودمنبع آب یا چشمه یی بود. آنهاراه سفرخودرا تغییر دادند وبجانب آن محل گسیل کردند. چشمهٔ زلالی بآب خوشگواردیدندکه مادری باطفل نوزادش درکنارآن با راحتی وخوشی زندگی میکردند. درآن روزگار رسم بادیه نشینان وقرار مردمان صحرایی آن بودهرکی چشمه یی را درصحرا پیداکنند ملکیت اوشمرده میشد وهرکی میخواست ازآن مستفیدشود اجازت باید ازمالک اوبگیردوباجی به او بپردازد. رفته رفته آن چشمه واطراف آن گذرگاهی برای کاروانهاوتوقفگاه ومحل دم راستی برای مسافرنی وراه نوردان گردید، وهاجر واسماعیل مالک چشمه شمرده میشدندوآنرا زمزم نام نهاددکه باگذشت زمان نام مأنوسی درمیان کاروانیان، مسافران وبازرگانان در گوشه های دوردست گردید ومنبع عایدخوبی برای هاجرشد وثروت فراوانی برایش بار آورد.

سالهاگذشت، اطراف ونواحی چشمهٔ زمزم به محل فرحت بخشی تبدیل شد و حضوراسماعیل نبی لطف ومرحمت خداوندی راآورده بود وهرکسی درآنجا میرسید فیض وبرکت خداوندی رانصیب میشد. مردم دراطراف آن چشمه محلات بود وباش ساختند، قریه های شاداب وسرسیزی درآنجا بنا شدکه رفته رفته آن وادی لم یزرع به محل خوشگوازی مبدل گردید. هاجرواسماعیل نه تنهامالک چشمهٔ زمزم بودند بلکه درمیان مردم به منبع فیض وبرکات شهرت یافته وهردو مادر وفرزند درمیان اهالی ازحرمت واحترام خاصی برخوردارشدند وخداوند متعال ثروت وراحت فراوانی به آنان عطا فرمود.

ابراهیم ع درکنعان(سرزمین فلسطین) سکونت کرد ودرآنجاکلبهٔ برای ساره ساخت وقطعه زمینی درمحل (پتر بیارج) خریدکه درآن زراعت کردونفقهٔ عیال می ساخت. اوسالیان دراز درسرمینهای همجوارکنعان دررفت وآمدبود وپیام الهی رابه مردم میرساند وسرانجام راهی سرزمین حجاز گردیدتا اگراسماعیل وهاجر را بیابد. سفرطولانی وبرازمشقت بودوبرای اوباجنین سن وسال کار آسانی نبود. هرجایی که میرسید مردم رابه یکتاپرستی دعوت مینمود، بالاخره به وادیی رسیدکه هاجر واسماعیل رادرآنجا گذاشته بود وآن وادی سوزان و لم یزرع بود، ولی اکنون به جای شاداب وخرمی روبروشد. فکرکردکه جای دیگری رفته، مگرنشانه های آن محل رابیآ آورد. ازساکنین محل جستجوکرد که اگر بانویی بنام هاجر وفرزندی بنام اسماعیل رادیده باشند. ساکنین محل به خوشحالی پاسخ دادندکه مگر بانو هاجر و اسماعیل برکت محل را می گویی که صاحب چشمهٔ زمزم اند و بانوی متمول و سخاوتمندی است.

ابراهیم ع گفت فکر نمی کنم آنها هاجر و اسماعیلی که من درجستجوی آنهاهستم باشند، سال ها گذشته، ممکن شدت گرما واذیت صحرا آن ها را به سرنوشت دیگری رسانده باشد. عده یی ازساکنان به خانهٔ هاجر رفتند و او را از آمدن مردی اطلاع دادندکه چهرهٔ نورانی دارد و محاسنش به سفیدی پنبه است، شانه های پهن وجبین گشاده وقامت بلند دارد. هاجر از شنیدن نشانه ها در اندیشه افتید که مگر آن مرد شوهرش و پدر فرزندش باشدکه سالیان دراز از او احوال نداشت و در انتظارش نشسته بود . تصمیم گرفت خود به آن محل برود و حقیقت را دریابد، اسماعیل کوچک را باخود گرفت .

ابراهیم ع وقتی هاجر واسماعیل رادید که قدکشیده است، از خوشی چشمانش پراشک شد، ، شکرانهٔ خداوند را بجا آورد

به قهرمان شهید

خوش آن، که دل به ناله و شیون نمی دهد، گوش بر صدای یأس تهمتن نمی دهد.
آن کس، که اصل او همه آزادزاده است، هرگز به هیچ ظلم و ستم تن نمی دهد،
آن کس، که جان او و خاک میهنش یکیست، یک ذرهٔ گرد خاک به دشمن نمی دهد.
مسعود گر دوباره بیاید به این جهان،
جان می دهد به دشمن و مینن نمی دهد.
آن باغبان، که مهر درختان به قلب اوست، حتی درخت خشک به تبرزن نمی دهد.
چامه: ابرار – احرارایانا

واسماعیل را درآغوش کشیدوگفت: نگهبانی که شمارا به اوسپرده بودم خوب نگهبانی کرده است وآن وادی سوزان لم یزرع رامحل گوارا ساخت وراحت وآرامشی برایتان نازل کرد.

ابراهیم نبی ع برای مدتی درآن محل ماند وروز وروزگار خوشی رابا هاجر و اسماعیل داشت. رفته رفته پدر وپسر چنان باهمدیگرانس گرفتندکه یکی بدون دیگر نبودند، چه درخواب وچه دربیداری باهم بودند. رفیق ومونس یکدیگر، که فرمان خداوند رسید: یا ابراهیم! وابراهیم ع پاسخ داد: تسلیم ای خدا، باجان ودل فرمانبردار پروردگارعالیمان. «یا ابراهیم ترا پیشوای عالمان سازم»ابراهیم گفت: پروردگارا ذرّیتم را نیز«خداوند فرمود: «یاابراهیم از آنهایی که ظلم کرده اند وستماکارانند بمن چیزی بگو!»«خداوندمتعالم جبرئیل امین رامامورساخت تاآنجایی راکه آدم ع منزلگاهی برای عبادت خداوندیکتا اعمار کرده بود نشان دهد وپدر وفرزند راماموریت دادتاآن منزلگاه رابرای پرستش خدای یکتا دوباره برپا نمایند ومحلی برای سجود ونیایش خداپرستان سازند. اسماعیل ع که پسرپچهٔ نوبالغی شده بود باپدر دراعمار مجددآن خانه معاون شد وهردو دیوارهای آن خانه رابلند کردند وآنرابرای عابدین پاک و تمییز ساختند.

خداوند(ج) فیض برکات رادرآندیار فراوان کرد وآن سنگی را که ابراهیم ع بالای آن می ایستاد واسماعیل ع پارچه های سنگ رابه پدر می دادتا دیوارهای خانه را آباد نماید، مقدس ساخت ومقام ابراهیم نامش کرد و ادای نماز را درآنجا برای زایرین فرض گردانید. گرچه آن خانه ازخاک و گل است ولی جلال وعظمتی ازآن جهید وابراهیم به سجده شد: یا باریتعالی توحرفهای من واسماعیل راشنیدی، تو خلوص نیت مارا در اعمارآن دانستی، پس آنچه سعی که کرده ایم قبول فرما وآنهاییکه درین بلاد اند وبه خدا وروز حشر ایمان دارند، روزی فراوان ارزانی کن وجای امنی برای شان بساز. ای باری تعالی ازمیان اهل این بلاد پیامبری برانگیزتا آیات ترابه آنهاتالوات نماید، آنهارا پاکیزه سازد واز کفر والحاد نگهدار وعلم وفضیلت برای شان بیاموز. ای خدا من به فرمان تو اولاده ام را درین وادی لم یزرع درجوارخانهٔ تو مسکن گزین ساختم، پس بر نماز آنها را استوار بساز ودل مردم را راغب کن تابسوی خانهٔ توآیند و رزق برای شان عنایت کن تا شاکر باشند.

ابراهیم ع، هاجر و اسماعیل در خانهٔ خدا عبادت می کردند و از شوق جلال آن خانه پروانه وار طواف می کردند که هرروزی که می گذشت دل بستگی شان به آن منزلگاه پرجلال بیشترمی شد. خداوند(ج) به ابراهیم ع فرمان دادتابه کوهی که درجوارکعبه است و «کوه ابوقبیس»نام دارد، برو وبه بندگانم درسراسر گیتی پیامم را برسان که خانهٔ خداساخته شده است واساس آن تکمیل شده، به عبادت صاحبخانه بیایید، درآنجا اعتکاف نمایندوبه طواف آن بپردازید. ابراهیم ع به قلّهٔ آن کوه رفت روبه کعبه کردو گفت: یارب من دراین وادی کسی رانمی بینم که صدایم بگوشش برسدوپیام ترابه اوبفرستم. نداآمد از جانب ق که«یاابراهیم تو صدا کن ورساندن آنراه بندگانم به من واگذار !»پیامبرروبسوی کعبه کردوبآوازبلندصدازد: ای مردم، ای بندگان خدا، خانهٔ خدا تبارشد، به عبادت پروردگارتان بسوی آن بشتابید. اوچهارطرف رو کرد و هربار آن پیام راتکرارنمود .

هرروزیکه میگذشت ابراهیم ع جلال وعظمت کعبه رابیشتراحساس میکردوبه آن علاقمندترمیشد واسماعیل نوجوان پدرش را پیروی مینمود. پدر وپسر روزهابه عبادت درآن خانه میپرداختند وطوافش می نمودند. ابراهیم نبی به اسماعیل سخت انس گرفته بود و محبتش در او بیشتر شده بود و شکران خداوند را می کردکه در آن کهنسالی به او مرحمت کرده و فرزندی عنایت نموده است. ابراهیم ع درسیمای اسماعیل آثار عظمت و نبوت را می دید و به آن دلشاد بود که خداوند نبوتش را به فرزندش اسماعیل انتقال می دهد و چراغ یکتاپرستی رادر خانواده اش جاودانی می سازد./(دنباله دارد)

داکترعنایت الله شهرانی

بلومنگتن، اندیانا

نظری گذرا بر تاریخچهٔ

بیدل شناسی در افغانستان(۳)

کتاب دیگری که درافغانستان ترجمه وبدسترس مردم قرارگرفت، عبارت از کتاب(داکترغنی) میباشد، که آنراجنرال محمدآصف انصاری ترجمه نموده وبه عوض مجلهٔ ادب درمطبعهٔ معارف بچاپ رسید. این کتاب به وقت وزمان خود درکابل هنگامه ها برپاکرد وبسیار استقبال شد.

فیض محمدزکریا که زمانی وزیرمعارف بود، کارهای زیادی رادرخصوص بیدل انجام داده، ومیگفتند که وی درحُسن خط دسترس بلندی داشت.

یک نوشتهٔ بسیارمطول بقلم مولوی خال محمدخسته، سلسلتاً درمجلهٔ ژوندون انتشارمییافت، آنرادیده وخوانده بودم که درقسمت جسیم بودن وقوهٔ جسمانی حضرت بیدل به شکل مبالغه آمیزآورده شده بود، مولوی مذکورکتاب «منتخب الزمان » رادربارهٔ بیدل نوشت. قابل یادآوریست که حضرت خسته ازخدمتگاران عمده ومهم آثارحضرت بیدل قراردارد و اوبودکه کلیات بیدل رابعه ازتصحیح ومقابله باآثارچاپ وناچاپ سابقهٔ بیدل، باهمکاری استاد مغفورحضرت خلیل الله خلیلی برای باراول درتاریخ به شکل پخته بچاپ رسانید.

طوریکه گفته آمدیکنعداد سرداران محمدزایی درمقدم سردارمهردلخان مشرقی، سردارنصرالله خان، سردارعزیزالله قتیل، سردارغلام محمدطرزی، سردار محمدطیزی، سردار عبدالعزیزطرزی، سردارنجیب الله طرزی، سردار داکترمحمدانس، سردارفیض محمد زکریا، استادغلام احمدنوید، استادسرور گویاعتمادی وشایدهم بعضی سرداران دیگر دربارهٔ بیدل کار کرده باشند، و اگرنوشته اند، ودرعرس ها ومجالس بیدل شناسی حصه گرفتند، که معلوماتی بدست نیست .

دو ادیب بزرگ ودوخادم اعلای ادبیات فارسی ودوملک الشعرای افغانستان، قاری عبدالله خان ملک الشعرا و پروفیسر سناتورملک الشعرا استادعبدالحق بیتاب که موسس کورس بیدل شناسی دردانشگاه کابل میباشد، ازکسانی بودند که به مقام عالی وملکوتی حضرت بیدل ارج مینهادند، وخداوندآن هردو را بادیگران رحمت نماید. استادخلیل الله خلیلی واستادعبدالحق بیتاب و استادغلام حسن مجددی ازاستادان بزرگ کورسهای بیدلشناسی دردانشگاه کابل بودند.

گفته شدکه در زمان حیات میریار بیگ خان قانع دروازی ازشهزادگان بدخشان درکابل عرس های بیدل را برپا می کرد، به تعقیب او شخصیت بسیار دوستدار بیدل شادروان محمدعبدالحمید اسیرقندی آغا، که اصلیت شغنائی بدخشانی دارد، عرس های بیدل رابه صورت منظم برپا می کرد. او نوشته های زیاد دارد وضمنا شاگردان متعددی را در خصوص بیدل شناسی تربیه کرده است. مرحوم سخی احمدخاتم صافی ازشاگردان خاص استادمرحوم محمدحسین سرآهنگ نیز از محضر استاد قندی آغا فیض هابرده است .

داکترامیرمحمد اثیرغزنوی کتاب بسیارمفید دربارهٔ بیدل نوشت، همچنان پروفیسراستادغلام حسن مجددی کتابی رازیرعنوان«بیدل شناسی »نوشت وبه چاپ رسانید. کتاب مذکور درحقیقت مجموعهٔ لکچرهای کورس بیدلشناسی درشعبهٔ دری فاکولتهٔ ادبیات وعلوم بشری میباشد، که روانشاداستادداکترقیام الدین راعی درتهیهٔ مواد درسی وتحقیق دربارهٔ بیدل بااستادمجددی یاریها کرده است.

اگرچه استادمغفورپروفیسرمجددی درصنف این نگارنده درایام تحصیل دردانشگاه، تاریخ تعلیم وتربیه تدریس مینمود، ولی گاهگاهی دربارهٔ بیدل به ما معلومات می داد وبه بیت ذیل بیدل محبت خاص داشت:

صبح کشورمیوات یاسیمین بهاراست این

بوی ناز می آید جلوه گاه یار است این – الخ

شنیدم ام که داکتراسدالله حبیب که درروسیه به دوران کمونستی دربارهٔ بیدل خوانده است، کتابی نوشته وبنده تاکنون آنرا ندیده ام . کتاب بسیارنقیسی را شادروان حیدری وجودی بعنوان «آیینه معجز نما »نوشته و در کابل چاپ شده، استادحسرت فاریابی، استادمولوی محمدحنیف حنیف بلخی هم آثاری دربارهٔ حضرت بیدل دارند.

شادروان حیدری وجودی درختم مقدمهٔ کتابش نامهای ذیل را : «(عبدالوهاب فایز، داکترعنایت الله شهرانی ، ابلاغ، مهجور، کاوش ، اکبر... یادآورد شده که در بارهٔ بیدل نوشته ها کرده اند. مرحوم عبدالغفور رجا کتابی رابنام«نظری به عرفان بیدل »نوشته ودرلندن طبع شده است،(دنباله در صفحهٔ ۷)

پروفیسر داکتر عبدالواسع لطیفی

الکسندریه، ورجینیا

صفحاتی از زندگی‌م در وصلت و در هجرت (۲۷)

بهرحال، مدت چند هفتهٔ اول بخاطر ازدست دادن چانس خارج رفتن، افسرده و غمگین بودم وخوشخت کسانی رامیشردم که مستحق بورس تحصیلی در خارج مملکت شده بودند. ولی همینکه یکسال بعد، پس از تکمیل صنف مقدماتی(بی بی اس) نظربه نمراتم مستحق شمول درفاکولتۀ طب کابل شدم، اندیشه هابه امیدها تبدیل گردید وتامم فکر ومساعی ام رامتوجه دروس و تکمیل دورهٔ ششسالۀ این فاکولته نمودم. استادان فاکولتۀ طب اکثر پروفیسران فرانسوی(نظربه قرارداد توأمیت یایونیورستی لیون)تعیین شده بودند ازصنف دوم فاکولته به بعد، من درپهلوی تعقیب دروس روزمره، بحیث ترجمان شفایی استادان ازفرانسوی به دری نیزدرصنف خودموظف شدم. اولین ترجمهٔ مستقیم، درس (سمیولوژی)اساسات مقدماتی(امراض داخله) پروفیسر کورال بودکه باموفقیّت انجام یافت وکورال مرابه چندپروفیسردیگرجهت ترجمانی معرفی نمود این ترجمانی داخل صنف وجریان درس روزمره، برایم هم فایده داشت وهم نقص.

فایده اش این بودکه به جملات استاد بادقت تمام گوش میدادم تاصحیح ترجمه گردد ودرعین حال برای هرساعت ترجمه مبلغ پانزده افغانی حق الزحمه ازادارةٔ فاکولته بدست میآوردم. ولی نقضش این بود که دراخیرختم دروس روزمره بایدموضوع تدریس رااز نوتهای همصنفی هایم رونویس می کردم ویکی دوساعت زیادتز درفاکولته بسر میبردم . شامگاهان وقتی به خانهٔ پدری ام که در کارته چهارواقع بود برمیگشتم، دووظیفهٔ سنگین دیگربدوشم بود، نخست حفظ وآمادگی دروس روزمره تا ساعت ده شب وازآن به بعد ترجمهٔ مضامین ومطالب فرانسوی ازمجالات(پاری ماچ و پورتو) وامثال آنرا که عم بزرگوارم استاد رشیدلطیفی برای نشر درمجلهٔ برگ سبزیدوشم گذاشته بود رویدست میگرفتم. همچنان مضامینی برای روزنامهٔ ملی انیس بامجلهٔ ژوندون که دراول موسس ومدیرتحریر آن پدر مرحوم عبدالباقی لطیفی بود، ترجمه وتهیه میکردم. این کاراضافی ام تاپاسی ازشب ادامه مییافت وبه دلخواه خودخواب راحت وآرام نداشتم وبعضی اوقات که خسته وسرگیج می شدم، درگوشهٔ اطاق(که چوکی ومیزتحریرنداشتم) بدون اراده وبدون لحاف و دور ازبستر، خوابم میبردوبالاخیر مجبورآبه بستر میرفتم تابرای دروس فردای فاکولته وترجمه هاونوشته های دیگر درشب بعدی آمادهٔ کارباشم.

تعجب نکنیداگر بشما اعتراف کنم که این شیوهٔ زندگیم تاحال درهمین سن و سال وموسفیدی نیزچندان تغییری نکرده است، بدین معنی که هرروزصبح ساعت هفت ازاپارتمان کرایبی ومحلۀ وناحیهٔ نشیمن خود واقع الکسندریهٔ ورجینیا، با بس و ترن به محل وظیفه ام درجورج تاون یونیورستی واقع واشنگتن دی سی میروم وقسمتی ازراه راهم پیاده می پیمایم وبس ازهشت ساعت کار، مقارن شش شام بخانه برمیگردم، بعدازصرف طعام وشنیدن یادیدن اخبار، تاپاسی ازشب به مطالعه یاترجمه یاتحریر مضامین میپردازم که نمونه هایش راشما درهفته نامهٔ امید وماهانامهٔ وزین کاروان مطالعه میفرماید.

تحریر این بخش سیر زندگی مصادف است باروزفرخنده وعالیمقام مادر! روز جهانی مادرانی که ازآغازخلقت تاامروز جوامع بشری راساخته وباعواطف راستین پرورش داده اند. حال درگذردش هرسال، انسان هااین روزرا باحرمت واحساس بی نظیرتجلیل میکنند ودرپیشواز آن تجلی عشق ومحبت ودوستی بی شائبهٔ مادر دردل وجان فرزندش را درهر کجاکه باشد، روشن وپرسورر ساخته وخاطره هارا درنهادش از طفولیت تا کھولت رنگ وبوی حیات می بخشد.

بنده نیزمانند شما وملیاردهانسان دیگر درسالروز ارزشمندمادر بیاد وبفکرمادر محبوب وفداکار خویش می افتم ونقش اورا درساختمان زندگی فردی، فامیلی و اجتماعی ام برارزنده وماندگاری میابم. چنین است که ازاسالها به اینطرف چه دروطن عزیز وچه دردیارغربت، هرسال مقاله یاپارچه شعری به استقبال روز خجستهٔ مادر برشته تحریر آورده ام ./(دنباله دارد)

مشتاق احمد کریم نوری

سانفراسکو

پاداشت زبانها . حرمت فرهنگها ...

کتاب دیگرم باتوکل به لطف وکرم الهی، ژورنالیزم درمسیر روزنامه نگاری تحقیقاتی درسده اخیردرحالت صفحه بست قراردادد، ازهمکاران قلمی ارزشمند و دانشمند امید ، که شناخت با این جانب و کار های مطبوعاتی ام دارند، و می خواهند تقریظی نوشته نمایند، تا درج کتاب گردد لطفا به این تلیفون نمبر ، ۲۴۰۵ ۲۲۲ تماس بگیرند تا آدرس پستی را خدمت شان فرستاده شود ، در تقریظ ها حرمت و تمکین برای همه اهل علم و قلم، شامل طبقه اناث و ذکور ، محفوظ است ، چون در کتب قبلی با وجودی سیزده و یازده تقریظ، هنوز هم بعضی دوستان گرانمایه و سروران پر مایه، از اینجانب گله ها داشتند که برای کتب چاپ شده او شان را در جریان قرار نداده بودم، لذا کسانیکه شناخت بانویسنده دارند وخوahan آن باشند می‌توانند که بنویسند ولی

نصیر احمد رازی

سدنی، آسترالیا

برگی از تاریخ کهن

مسجدالحرام : دروسط شهرمکه واقع شده ومحوطهٔ بزرگی رافرا گرفته، طول آن ازشرق به غرب مطابق گفتهٔ ازرقی بیش ازچهارصدذراع(= گز) وعرض آن نیز همین اندازه است. کعبه دروسط مسجدالحرام قرار گرفته ومنظری بدیع وزیبا داردکه زبان ازوصف ویبان آن قاصر است. ارتفاع دیوارهای مسجد تقریبا بیست ذراع است. سقف آن روی سه ردیف منظم ستونهای بلندقرار دارد ودر بنای آن نهایت ذوق ومهارت بکاررفته است. سه شبستان مسجد بطوری ساخته شده که درحکم شبستان واحدی به نظر میرسد. این مسجد چهارصدونودویک ستون مرمر دارد غیرازستونهای گچی که جزو دارالندوه بوده وبعدها به محوطهٔ حرم اضافه گردیده است. این قسمت داخل درشبستانی است که بسوی شمال امتداد داردومقام ورکن عراقی در روبروی آن است. فضای آن متصل به فضای شبستان وراه آن نیزازهمان شبستان است. درامتداد دیواراین شبستان مصطبه(= سکو، تخت) هایی در زیرکمرهای طاقی شکل ساخته اندونسخه نویسان و مقریان و درزبان درآنها بکاراشتغال دارند. دردیوارشبستان مقابل هم ازاین سکوها تعبیه شده لیکن قسمت فوقانی آنها مقوس وطاقی شکل نیست.

نزدیک باب ابراهیم یک در ورودی ازشبستان غربی باز میشودودرآنجاستون های گچی وجوددارد. خلیفه المهدی (محمدبن ابی جعفرمنصور)درتوسعه و تحکیم بنای مسجد بسیارکوشیده واین عبارت دربالای دیوارشبستان غربی به یادگارفعالتهای آن خلیفه منقوش است: «بندهٔ خدا محمدمهدی امیرالمؤمنین که خدا حالش رانیکوگرداند، به سال ۱۶۷ به توسعهٔ مسجدالحرام وتعمیر آن جهت حجاج فرمان داد.»

کعبه : بنای چارگوش کعبه دروسط مسجدالحرام نمایان است. ارتفاع آن از سه جهت بیست وهشت ذراع وازجهت چهارم که بین حجرالاسود و رکن یمانی باشد بیست ونه ذراع است. پهنای دیوارکعبه ازرکن عراقی تاحجر الاسود پنجاه وچهار وجب وعرض جبههٔ دیگر درامتداد رکن عراقی تا رکن شامی وامتداد رکن شامی تاعراقی ازداخل حجر چهل وهشت وجب است. اما امتداد بیرون حجر که طواف درآنجا صورت میگیردصد وبیست وجب است.

بنای کعبه ازشنگهای سخت گندم گونی است که بانهایت مهارت واستحکام روی هم قرارداده اند، بطوری که مرور دهور وگذشت زمان اثری درآن نبخشیده. در کعبه بین حجرالاسود و رکن واقع شده وازآن تاحجرالاسود ده وجب فاصله است که آنجا را ملنزم می نامند ومحل استجابت دعاست. ارتفاع در ازسطح زمین یازده وجب ونیم وطول آن سیزده وجب وپهنای آن هشت وجب است، عرض دیواری که در کعبه برآن نصب شده پنج وجب میباشد. روی در را به طرزی هنرمندانه باصفحات نقره پوشانیده اند. بازوهاو عتبهٔ فوقانی در نیز باورق نقره پوشانیده شده ودو حلقهٔ نقره یی بزرگ روی در قراردادکه قفلی نیز برآنها است.

مراسم افتتاح کعبه : روزهای جمعه پس ازادای نماز وهمچنین روزمولود پیغمبر(ص) در کعبه رابازمی کنند. مراسم آن بطریق زیرانجام میگیرد: نخست یک کرسی منبرمانند ازچوب روی چهارچرخه ای تاپای دیوار کعبه می آورند ورئیس قبیلهٔ بنی شیبه روی آن رفته مفتاح کعبه رابه دست میگیرد. سده یا پرده داران کعبه، پردهٔ در را که بُرقع نامیده میشود بلند میکنند ورئیس پس ازبازکردن در، آستانه رامی بوسدوخودبه تنهایی دراندرون کعبه رفته در رامی بندد. این وضع بقدرمدت دورکعت نمازطول میکشد، آنگاه دیگرافراد طایفهٔ بنی شیبه هم بداخل میروند ودر رامی بندند ونمازمیگزارند وسپس در برای عموم زائران بازمیشود. درانتای مدتی که اجرای این مراسم ادامه دارد مردم بانهایت خضوع وخشوع درحالیکه دستهارابه زاری وتضرع بلند کرده اند دربرابر در کعبه ایستاده اند وبه محض اینکه دربازمیشود بانگ تکبیر برمی دارند واین دعا را میخوانند: اللهم افتح لنا ابواب رحمتک ومغفرتک یاربم الراحمین(ای خدای ارحم الراحمین درهای بخشایش وآمرزش خودرا به روی ما بگشای.)

زودتر چون در همین تابستان بخیر باید چاپ شود. که از لطف عزیزان و سروران گرانمایه و پر مایه قبلا و قبلأ ابراز امتنان می گردد.

روز نامه نگاری علمی و عمومی از بدو تاسیس تا فی الحال، در طول تاریخ و عرض جغرافیا ، در تغیر و نوسان بوده، و در همه اوضاع و حالات ، تزویر و فساد، فتنه و نیرنگ و حقه بازی در آن راه نداشته، درخت تزویر و فتنه ، در واقع ممکن گل کند ولی هرگز و هیچگاه و به هیچ وجه ثمر نخواهد کرد، و سایه نخواهد داشت. درمکتب ژورنالیسم تعصب و تبعیض نیست و نباید هم باشد. کسانیکه بالحاف تعصب خود راپنچانیده و در تنور داش تبعیض و تعصب هیزم اندازی وتیل پاشی دارند، ره بجای نمیبرند، دروغ و فتنه و فساد، آدمی را به منزل مطلوب و ایده آل رهنمون نمی شود. بل کدورتها و عقدهمندی ها را اضافه می دارد.

(ص ۷)

استاد محمد محق

کانادا

طالبان و ناآگهی به قلمرو حقوق و اخلاق

منوع ساختن فعالیت برای آرایشگاههای زنانه ازسوی طالبان، یکباردیگر گوشه هایی ازتفکر بسته وانعطف ناپذیراین گروه رابه نمایش گذاشت ودنیا دیدکه مردم افغانستان باچه گروهی دست به گریبان هستند. برای بسیاری از ملت‌های دنیاقابل درک نیست که چرازیبایی برای طالبان امری پسندیده نیست، چراضرورت مردم به داشتن شغل برایشان اهمیت نداردوچرا ازبیکاری هزاران انسان وآسیب اقتصادی ده هزارشهروند این جامعه هیچ نگرانی ندارند.

طالبان برای این اقدام خودبه احادیث وروایت‌هایی استدلال میکنندکه در کتاب های حدیث آمده وبه پیامبر اسلام منسوب شده است. این روایت‌ها به لحاظ دسته بندی‌های فنی رایج درمیان عالمان علم اصول فقه، که به نحوی فلسفه قانونگذاری دراسلام است، روایت‌های ظنی الثبوت گفته میشوند ونسبت آن‌ها به پیامبر اسلام به‌صورت قطعی ثابت نیست و همه اهل فن بر این موضوع اجماع دارند. محتوای این روایت‌ها معطوف به ناروا بودن شماری از آرایش‌ها برای زنان است و گفته شده است که سبب نفرین الهی خواهد شد.

درموردچگونگی برخورد باچنین روایت‌هایی ازدبیرباز، حتی از نخستین سده‌ها درتاریخ اسلام، میان مذاهب وجریان‌های فکری مختلف مسلمان اختلاف نظر وجودداشته است. شماری آنهارامبنای عمل دانسته وشماری دیگرفاقداعتبار کافی برای ارتقابه این سطح می‌دانند. اصل مورداتفاق میان بزرگان مذاهب اسلامی اینست که موضوعات اختلافی سبب گشایش وسهولت درسبک زیست مسلمانان است وبه آنان انتخاب‌های بیشتری می‌دهد. اجبار مردم بر یک دیدگاه از میان چند دیدگاه مختلف، یا انتخاب یک تفسیر ازمیان چندین تفسیر وتحمیل آن برحوزه عمومی، سبب ایجاد تنگنا وافزایش مشکلات برای جامعه خواهد بود وباید از آن خودداری کرد.

نکته مهمتراما که به چشم‌اندازعصر نوین باز می‌گردد، تفکیک میان دو قلمرو اخلاق وحقوق است.درامور حقوقی که نفع و سود همگانی مبنای آن‌هاست، دولت دستگاه‌های عمومی ازطرق ومجاری قانونی واردعمل میشوندتازیبانی متوجه جامعه نگردد. دراموری که جنبه اخلاقی یاعرفی دارد، ولی متعلق به حوزه خصوصی است ومتضمن سودوزیان همگانی نیست، دولت ودستگاه‌های عمومی بیطرفی اختیارمیکنندوازدخالت درآن اجتناب میورزندتا شهروندان خود دست به گزینش بزنند و آزادی‌های اساسی‌شان را به کاربگیرند.

تفکیک قلمروامور اخلاقی و امورحقوقی و واگذاری یکی به حوزه خصوصی شهروندان و دیگری به حوزه زیرنظارت ومدیریت دولت، یکی از عوامل اساسی ثبات در جوامع امروزی است.

گروه طالبان در اثر نادانی و ناآگاهی به این امور بدیهی، زندگی وکار رابر شهروندان دشوارمیسازند وبادخالت درحوزه خصوصی زندگی آنان به دردسر های بی‌پایانی که مردم افغانستان دارند، می‌افزایند. بدون نهادینه شدن تفکیک میان حوزه عمومی و حوزه خصوصی، اضطراب و آشفتگی دست از گریبان مردم برنخواهد داشت./

اندرون کعبه : اندرون کعبه ودیوارهای آن باقطعات رخامی رنگارنگ فرش شده وسه ستون بسیاربلند ازچوب ساج دارد. بین هرستون باستون دیگرچهار گام فاصله است واین ستونها درمیان فضای کعبه واقع شده اند وستون میانگین درمقابل خط منصف جبهه ای که بین دو رکن یمانی وشامی واقع شده قرار گرفته است. پوشش کعبه ازابریشم سیاه است که تمام بدنهٔ آنراازبالا تاپایین فرا گرفت وروی آن نوشته هایی به خط سفیدهست که سپیدی آن برزمینهٔ سیاه پرده تالؤلؤ ودرخشندگی خاصی دارد.

ازعجایب کارهای خدای است که وقتی درکعبه بازمی شودواینهمه مردم ازاقوام مختلف که شمارهٔ شانرا جزخدا کسی نمیداند بداخل آن میریزند، مضیقه ای احساس نمیشود وهمه درآن جامیگیرند. دیگرازعجائب آن که هرگز، نه شب و نه روز، اطراف کعبه ازطواف کننده خالی نمی باشد، ودیگرآنکه کبوتران بیشماری که آنجا هستند یامرغان دیگر، هرگزروی کعبه نمی نشینندوازفراز آن پروازنمی کنند وغالبا دیده میشودکبوتری که درفضای حرم درپرواز است همین که به محاذات کعبه میرسد راه خود راکج کرده بسوی دیگری رود. میگویند هیچ مرغی روی کعبه نمی نشیند مگرآنکه مرضی داشته باشد و چون آنجانشتت یا شفا می یابد ویافی الحال میمیرد. پاک خداوندی که این شرف وکرامت وعزت واحترام آن خانه را ارزانی فرموده است./ (دنباله دارد.)

دولت - ملت واهی

ما که این زیرساخت های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی لازم را نداشتیم. یعنی زیرساخت های اجتماعی قدرت سیاسی در جامعه ما نظام عشائری - قبیله ای و ارباب رعیتی وابسته به استعمار بود. پس انتظار اینکه نهاد دولت - ملت مدرن بطور طبیعی در جامعه ما شکل می گرفت انتظار بی جا است.

از طرف دیگر جامعه زیر فشار هجوم های قبایل مختلف کمتر روی ثبات و آرامش به خود دیده بود. در حالیکه شما برای رفتن به طرف فرماسیون سرمایه داری به فرایند افزایش تولید ثروت مادی ناشی از توسعه اقتصادی به اضافه ثبات و آرامش نیاز دارید. چیزی که در «غرب» در یک بستر تاریخی لا اقل هشت صد ساله اتفاق افتاد و توانست به تولید قدرت سیاسی مدرن در کشور های اروپای غربی منتهی بشود و پیامدش «دولت - ملت» شد.

پرسش اساسی این است که بدون ساختار های اجتماعی لازم و بدون قرار گرفتن در روند افزایش ثروت، چگونه میشود به مدل توسعه جوامع اروپایی رسید و دولت - ملت مدرن ساخت؟ فقط با حمایت قدرت خارجی میشود شبیه دولت - ملت جدید ساخت، راه دیگری نیست. بلی این صرفاً یک بحث نظری نیست.

واقعیت امر این است که استعمار برای ما شبه «دولت - ملت» مدرن ساخت. استعمار این عجزه خوش خط و خال و با تدبیر، وقتی با آتش توپ خانه سنگین خود بسوی «آسیا، آفریقا، آمریکا» (شروع به جولان کرد همه دیوارهای بلند این کهن سامانی اجتماعی رادرهم کوبید. عصر استعمار ورقابت های معماری میان کشورها بزرگ آغاز شد و چهره های جدید معماری، خیلی سریع جهان را به دلایل وجود منابع اولیه و موقعیت «راهبردی» در فرایند تقسیم جهانی بین خود تقسیم کردند.

از اینجاست که بورژوازی تجربه ساخت دولت مدرن را برای ساماندهی اوضاع آشفته قبایل و اقوام مستعمر و واریسی بهتر زندگی ثابت و تکراری آنها (جهانی) میسازد که ما هم از آن به دلایل موقعیت «راهبردی» (وبعنوان سنگردفاع از منافع «انگلیس» بی نصیب نمادیم.

اما برای کنترل و جلوگیری از تحول طبیعی در شیوه تولید و تغییر در قشر بندی اجتماعی، خود آگاهی و تشکیل ملت به مفهوم واقعی کلمه در این «دولتهای مصنوعی» (اقوام خاص از طرف استعمار مورد حمایت قرار گرفتند که مصداق غیر قابل انکارش «پشتون - افغان - انتحاری» در سرزمین ما میباشد که برای قطع نسبت ما با ریشه های تاریخی و جلوگیری از تحول طبیعی مان مورد استفاده قرار گرفته است. بدین ترتیب استعمار برای مان هم پادشاه و دولت جدید با سپاه سرکوبگر و هم برایشان «نام - هویت» عمق تاریخی - آمار اکثریتی «ساخت.

اینکه ما سامان، ثبات اقتصادی - اجتماعی - سیاسی نداریم و عموماً با «انقطاع» (مواجه هستیم و بارها مجبور شدیم که از «صفر» آغاز کنیم، دلیل واضح آن این برگزیدگان استعمار «پشتون - افغان - انتحاری» با روحیه قبیله ای قومی، ذهنیت بیمار، باورهای غیرمتحول، بی سواد و محافظ منافع قدرت های خارجی در کشور «مصنوعی افغانستان» میباشد.

از بیخت بد به اضافه اینکه فرهنگ این جماعت غیراخلاقی و اندیشه سوز است. فقدان نگاه اقتصادی، کم کاری و نبود تولید، صناعت و تجارت، همه و همه باعث شد تا روح کلی حیات اجتماعی سیاسی «افغانستان مصنوعی» «در یک زوال عقلگرایی و ندانم کاری چنان شکل بگیرد که تمام اجزا و عناصر خود را در مسیر وابستگی و تولید مواد مخدر و آینده ای که آن را نمی شناسد، زمان حال خود را سپری نماید. البته این پریشان فکری و ندانم کاری به دلیل خلط مسایل کل پیکر جامعه را فرا گرفته بود/ است.

بگذارید برای روشن شدن مساله چنین توضیح دهم. ببینید، در حدود صد پنجاه سال قبل «سیستم اجتماعی» «ما ترک برداشت و ما وارد تاریخ نوینی شدیم. دورانی که میشود به آن گفت، دوران ساخت دولت شبه مدرن. زیرا قویه مقننه و قضاییه و اجراییه به شیوه و مدل جوامع اروپایی توسط استعمار ایجاد شد، اما کارکرد آن ها مثل کشور های اروپای نبود، چون این تحول حاصل عالم تاریخی خود ما نبود، ویژگی عالم تاریخی انسجام است (تحول در اروپا) و خصوصیت شبه مدرنیته پریشانی. به این دلیل نتوانست اول، ثروت و توسعه را ایجاد کند.

دوم آنرا بطور عادلانه در کل کشور تقسیم و تطبیق کند. هر آنچه در صد و پنجاه سال گذشته در کشور ساخته شده، در کل بر اثر پول «خیرات» «کشورهای خارجی بوده است. پس از رجال حکومتی شروع تا منورالفکر و روشنفکر، در ضمن اینکه هیچگونه دخالت در این تحول نداشتند، بلکه به شدت گرفتاریک نوع پریشان فکری و عقب افتادگی تاریخی بودند.

بطور مثال: روشنفکران ما که خواستند در آینه مدرنیته خودش شارنا تفسیر بکنند و به جهان مدرن تعلق خاطر داشتند، اما با مفهوم «دولت - ملت» «و» «مدرنیته» «مواجهه پدیدارشناسانه نکردند. نفهمیدند که توسعه سیاسی - اجتماعی محصول توسعه ی اقتصادی است. این جماعت شیفته حدیث آرزومندی خود بودند تا درک واقعیت. به این دلیل بیشتر اینها چسپیدند به هویت «افغانی» «فکر کردند که اگر پارلمان، نهاد ریاست جمهوری، تفکیک قوا، آزادی احزاب را ساختیم و یک پسوند «افغانی» «به آن اضافه نمودیم ما میشویم «دولت - ملت» «مدرن. در حالیکه این نهادها چندان واژه نیستند، این نهادها محصول یک واقعیت اجتماعی هستند که در بستر تاریخی حداقل ۸۰۰ ساله شکل گرفته است و ما چون فاقد این تاریخ هستیم، انتظار ما یک امر بی خودی است و دیدیم که نشد و ما در سطح ایدئولوژی ها باقی ماندیم و این ایدئولوژی ها کارکرد خودش را در حوادث ثور ۱۳۵۷ - آمدن مجاهدین - طالبان - تکنوکرات های دزد و آمده از غرب و برگشت دو باره طالبان متجلی کرد.

در ادامه با بگویم که، رهبران مسلمان یا «خوان**» «در کل و در کشور ما همچنان هیچ شناخت از «دولت - ملت» «نداشتنند یا نمیخواستند. اینکه قواعد و عرف یک جامعه قرون وسطایی بدوی «فقه» «را که به طور کلی، فاقد یک نظام فلسفی معرفتی مناسب برای زیستن در جهان مدرن و پسا مدرن است به نوعی فرمولبندی نموده و سوار بر ساختار های اعصاب روشنگری و مدرنیته کنید که نشد دولت - ملت. دولت - ملت یعنی دولتی که از آن یک ملت است و جهانی نیست. جمعیتی جغرافیایی که در داخل مرزی، شناخته شده بوسیله دیگران، ساکن بوده و بیرون از این مرزها قلم این دولت نمیروند و قانون اش هم در این محدوده قابل اجرا است. بدون وجود دولتی از این دست و بدون داشتن مرزهایی مشخص (که ما نداریم) و پذیرفته شده بوسیله دیگران، مردمانی که در یک منطقه جغرافیایی زندگی می کنند ملت محسوب نمی شوند. اما «امت» «اسلامی معنی اش این است که هر جای که فقه اسلامی عمل میشود آن دار اسلام است. ما در اسلام چیزی بنام (ملت) نداشتیم بلکه چیزی بنام «امت» «وجود داشت که قائمه این امت «فقه» «یا» «شرعیت» «بود و هست. قوانین اسلامی برای دولت، ملت نوشته نشده است، بلکه برای کل امت اسلام نوشته شده است. حالا این کلاف سردرگم پرسش های درهم تنیده و مجمع این اضداد های مثل «افغانیت - اسلامیت» «را چگونه جمع میکنند و اینکه معنی «افغانیت» «غیر از انتحار، وابستگی، چه صیغه ای است تا اکنون کسی جواب نداده است.

باری، بر اساس مراتب فوق، کارکرد دولت - ملت شبه مدرن ساخته شده توسط کشور های قدرتمند برای ما در این درازنای تاریخ، چیزی نبوده جز هموار کردن چارچوبی نظری و به ظاهر قانونی برای گشودن دست تعدی و تجاوز افغان/پشتون/انتحاری بر گروه های غیر افغان/پشتون/انتحاری. تا با راحتی خیال، کار خود را انجام داده و دچار تردید، عذاب وجدان و حتی فروافتادن از مقام آدمیت و انسانیت (که ندارند) نشوند.

اکنون مثل گذشته، ابطال بودن دولت - ملت واهی افغان بازم با نوعی امتناع تاریخی - عقلانیت جدید رو در رو است. اول به این دلیل که این واژه ها توان همپوشانی اکثریت ساکن و گوناگون این سرزمین را ندارد.

دوم این واژه های «افغانیت - اسلامیت» «یا» «ملت افغان» «نه تنها مفاهیمی مثل تحدید آزادی و اختیار و یک رنگ سازی گوناگونی اقوام را در شکم خود حمل می کند، بلکه در این عرض طول تاریخ منشأ غارتگریها، بی عدالتی ها، برخوردها، خونریزی ها و کشتارهای وسیع بوده/ هست.

***تاجیک، هزاره، ازبیک و دیگران حالا که زنگ و زنگار از آینه تاریخ زده شده و همه چیز واضح گشته. دوم، کشور به کمک و یاری افغان/پشتون/انتحاری در اشغال پاکستان قرار گرفته است.

پس روشن است که «افغان - افغانستانی» «بودن یعنی ادامه سلطه افغان/پشتون/انتحاری به اضافه پاکستان بر هست و بود تان. یعنی به تاراج بردن زن، زمین و هویت تان که ادامه دارد. آی مردم، شما در یک برزخ تاریخی سرنوشت ساز قرار گرفتید. اما نه لزوماً در برابر یک تقدیر ثابت و غیر قابل تغییر. این را با اطمینان می توان گفت، متوقف ساختن ماشین جنگی نوکران شرکت های نفتی یهود و نصارا و در هم شکستن اراده سلطه گرانه شان، دشوار است، اما ناممکن نیست. لیکن پس از شکستن این سلطه چه باید کرد؟

من چنین فکر میکنم: یگانه سلاح موثر، نیرومند و نجات بخش این است که ما در تفاهم با منطقه و فرامنطقه «هویت سیاسی» «خودمان را در ادامه هویت سیاسی همپیمانان منطقه ای خود باز تعریف نماییم.

شرح اشتراک هفته نامه امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰ دالر - یکسال (۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایر کشورها: ۶ ماه (۵۰) دالر - یکسال (۱۰۰) دالر

Omaid Weekly

12286 Ashmont Ct #202

Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel : (703) 491-6321

Email: mkqawi471@gmail.com

پاورقی: متنی را که خواندید کوششی است در شناخت چستی ما پس از سلطه افغان، پشتون، انتحاری بر ما و سرزمین ما و تأثیرات آن در کُنش و منش کل جامعه از هم پاشیده و وحشت زده ما. من در حد بضاعت تلاش نمودم تا مصیبت حادث شده بر هستی اجتماعی تاریخی مان را به تصویر بکشم. تا اگر بتوانیم از بازتولید و تکرار آن جلوگیری کنیم. بر من خرده نگیرید که ادعای بیشتر از این نیست.

*باید روشن باشد، این اسلامی که اکنون جهان و ما با آن روبرو هستیم که می خواهد «شرعیت» «مدرسه، منجمد و بیروح خود را سوار بر سیستمهای سیال و جاری جهان مدرن کند، دیگری «دین معنوی» «به معنای مصطلح کلمه، که توانست هزار و پنجاه سال در کنار» «بود» «در میان درتساها، تسامح بسر برد نیست. بلکه در سطح پایین تر از ایدئولوژی یعنی در حد یک وسیله که قدرت حرکت و برکت خود را از «دالر» «امریکایی می گیرد تنزل کرده است.

*بدون تردید، مدل توسعه جوامع اروپایی و تطبیق آن بر تاریخ اجتماعی کشور ما در ظاهر مناسب بنظر نمیرسد، اما از آنجاییکه عقلانیت مدرن بر همه جا سیطره پیدا کرده است و ما غیر از جوامع اروپایی جای دیگری از توسعه یافتگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نداریم ناگزیر به این تطبیق هستیم.

*** اگر به نام «وحدت ملی» و «مسلمان حنفی» بودن از رو در رو شدن با چنین حقیقتی اجتناب میکنید، به همان اندازه که خروج از وضعیت کنونی دشوار خواهد شد، به عمر بردگی شما نیز افزوده خواهد گشت. این دامن زدن به نفرت قومی و زبانی و ایجاد فضای یاس و بی اعتمادی نیست. واقعیت - حقیقتی است که عملاً در کشور جریان دارد. اگر نمی بینی یا «حواست پرت» است یا عضویت باشگاه کرسی، احمدزی را داری.

غافل، بیدار شو که جنگ، جنگ قومی شده است ! /

نظری گذرا بر بیدل شناسی...

حمیدالله برلاس یکی از عاشقان اشعار بیدل، در پنج جلد دربارهٔ عمومیات و خصوصیات آثار و احوال بیدل نوشته، که نگارنده آن آثار را در استانبول دیده است.

در افغانستان از بدخشان و کابل و صفحات دیگر گرفته تا قندهار صدها بار شعرا از اشعار بیدل استقبال کرده و محاسنات زیاد سروده اند.

در آنطرف رود جیحون در بخارا مضمون بیدل چنان مقام داشت که اگر کسی میخواست شهادتنامه داملائی را بدست بیاورد، باید کورس بیدل شناسی رانیز میگرفت تا به تحصیلات خود در مدرسه ها پایان دهد. این موضوع بیدل دوستی مردم افغانستان، ماورالنهر یا تورکستان و نیمقاره از عجایب است که در تاریخ هیچ شاعری بقدر حضرت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل قدر نشده که اوشده.

مرحوم استاد غلام حسن مجددی در مقدمه کتاب بیدل شناسی گفته بالار چنین تایید کرده است: «بسیاری از مردم افغانستان حضرت بیدل را بنابر حسیات عالیة اسلامی، تصوف عالی، ارزشهای اخلاقی، احساسات بشردوستی، اشعار زیبا و دلپذیر و توافق آنها با سجايا و روحیة افغانی خیلی گرامی میدانند.» «ص اول بیدل شناسی). /

پاسداشت زبان ها...

من در برنامه تلویزیونی ام دریچه سخن سر آن مفصل صحبت نمودم، این در حالی بیان شد سخنان دونالد ترامپ، که جین بایدن همسر ریس جمهور ایالات متحده، در یک سفر شش روزه به اروپا و خاور میانه، و شمال آفریقا، که هدف آن توانمند سازی، زنان آن مناطق یاد شده و سیستم های تعلیمی اطفال و نوجوانان محلات یاد شده عنوان گردیده، صدقه شویم خدا را - یک بام و دو هوا را - شوهرش جو بایدن می گوید راجع به افغانستان سوال نکند که رخصتی اخیر هفته اش خراب می شود، و باز هم که خبرنگاران تکرار می نمایند، این (جو پیر) باز می گوید که (افغانستان کشور خدا زده است) (در حالیکه نمی گویند که کدام (خدا زده ها) (در حق آن کشور و مردمش) ظلم و جفا کردند؟ و توانمند سازی سفر جیل بایدن، به کشور های یاد شده، و فراموشی شان از یک کشوریکه در حال توانمند شدن بود و همه گپ ها را فراموش کردن و به تاق نسیان ماندن، این را در ذهن ها تداعی می کند، که افغان های امریکایی. (دنباله دارد)

مرحوم عبدالرازق فانی

تیشه فرهاد می شوم

با هر دلی که شاد شود، شاد می شوم

آباد هر که گشت، من آباد می شوم

در دام هر که رفت، شریکِ غمش منم

از بند هر که رست، من آزاد می شوم

بینم اگر که بالِ فغان در دلی شکست

من بر لبش نشسته و فریاد می شوم

با این نبرد سخت که با صخره ها کنم

روزی حریفِ تیشه فرهاد می شوم

تا خوب تر بیان کنم ای زنده گی ترا

طبع خیام و خامه بهزاد می شوم

چون بوی گل، که گاه شگفتن شود پدید

من از میان شعر خود ایجاد می شوم

فانی به پای هیچ کسی خم نشد سرت

آخر من از غرور تو بر باد می شوم

هبت الله ربات باهوش مصنوعی

بحث ما در این جستار این نیست که بگویم طالبان کی بودند و برای چه و چرا و با کدام اهداف روی صحنه آمدند؟ بل توجه اصلی ما در این بخش تلاش برای روشن سازی ابعاد تاریک یک دیکتاتوری خشن، بی رحم و اتوکراتیک است که رهبر سایه ی آن، با آنکه معلوم نیست کیست، حکم میراند، دستور میدهد و برای جامعه سی میلیون افغانستان، خط مش ترسیم میکند. هبت الله نام نهاد، ممکن وجود داشته، اما اینکه چگونه و در کجایست میکند، اطلاع دقیقی در دست نیست. هبت الله یک رمز استخباتی است و حدس و گمانهای زیادی در خصوصش تاحال وجود داشته است. وی با استقرار دیکتاتوری سیاه طالبانی، رهبر بلامنازک گروه طالبان است که به شدت از شکاف و اختلاف سلیقه بی، فکری و عملکردی رنج می برد. وی به شدت از استان قندهار برگروه طالبان حکم میراند و دستورات وی حکم واجب دارند.

هبت الله خیالی توانسته برای اولین بار در تاریخ افغانستان اما پس از ملاء عمر دیکتاتوری سایه را ایجاد کرده و با استقرار نظام پولیسی، اختناق گر و به شدت سرکوب گر، سی میلیون انسان را در سایه ترس و خوف از گرسنگی، بی عزتی، هتک حرمت، مرگ و شکنجه نگهدارد. هبت الله این کودخیالی، چهره ندارد، صداهای منسوب به وی منتشر میشوند که صحت و سقم آن دشوار است تعیین شود، رویت سیمای وی نا ممکن و دیدار دیگران با وی مجاز نیست.

این مرد با ایجاد دیکتاتوری توأم باهوش مصنوعی در پی چیست؟ چرا به سان دیگر رهبران، کسی نتوانسته ویرا ببیند، مصاحبه کند، تصویری از وی داشته باشد و نظر وی را بداند. حتی در هنگام انجام مناسک مذهبی مانند نماز های جمعه و عیدین، هبت الله خیالی به واسطه بلندگوها ظاهر می شود و کسی ویرا نمی بیند.

به نظر میرسد که این هبت الله خیالی، رهبری چهره است و در قالب هوش مصنوعی، کار سیاسی میکند. در حالیکه از رهبران نقابدار، در تاریخ بشری نمونه های زیادی وجود داشته، اما نقاب بی رهبر و رهبری که مجهز به اجزای یک هوش مصنوعی است برای اولین بار است که در افغانستان، تجربه می شود. افغانستان توانسته در این عرصه، جلوتر از دیگران، عمل کند! /

۳۰- عدم همکاری و هماهنگی میان اراکین دولتی مرکز را که منبع تصمیم گیری بایدمی بود تضعیف کرد زیرا هر یک بدهل خود میرقصید. بین مرکز و ولایان، و بین رئیس دولت و رئیس اجرائیوی دولت کشمکشها دوامدار بود و مملکت را کاملاً آسیب پذیر ساخت و حتی منابع بین المللی اعتبارشانرا بالای اشرف غنی از دست دادند که این رویداد طالبان را بیشتر جسور ساخت.

۳۱- امریکاییان فریاد سر میدادند که بزرگترین دشمنی که به آن مواجه اند شورشیان یا طالبان نبودند بلکه خود دولت افغانستان بود که از سرتا پیا به اسقام (مرض) ناسورخیانت و سرقت و تلون مزاج مصاب بوده جراثیم جرم خود را در سراسر کشور پخش می کرد و امر دادخواهی را از چوکات دولت بکلی حذف نموده یک رژیم مافیایی برقرار ساخته بود. امریکاییان می کوشیدند که از سرایت این مکر و بهای مهلک به عمل امریکایی جلوگیری بعمل آورد. سفیر امریکا آقای راین کراکر نزد منسوبین سیگار یخن پاره کرد و گفت که این دولت افغانستان بوده است که تمام پروژه بازسازی را به کثافت خیانت ملوث نمود و دست تعداد کثیر مردم را به دامن طالبان دراز کرد و امریکاییان را ناکام ساخت.

داکتر حمید الله فاروقی یکی از وزرای پیشین اظهار داشت که اشرف غنی برای خود یکصد و پنجاه و یک مشاور با هزینه ده میلیون دالر در سال مقرر کرده بود. این به وضاحت نمایان می سازد که با وجود تبلیغات میان تهی که صفت مغز متفکر دوم در جهان رابه وی مضحکانه اطلاق می نمود موصوف آنقدر نالایق بود که بر علاوه صدها وزیر و وکیل و معین و جنرال انتخاب شده خودش بازم به یکصد و پنجاه و یک مشاور اضافی احتیاج داشت و آخر الامر در اجرای امور مملکت هنوز هم ناکام ماند و گریخت.

قراین حاکمیت که عامل عمده شکست و خروج امریکاییان طالبان نبود بلکه بی کفایتی و ساخته کاری های اشرف غنی احمدزی و تیمش بوده که ملت وارد و خاصاً امریکا را وادار ساخت تا قدرت به طالبان انتقال داده شود. امریکادرم مدت بیست سال در مقابل بیکارگی و تخلفات دولت افغانستان چاره نیافت جز اینکه از نصیحت حافظ شیرین کلام ناخوانده پیروی کند :

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش ! /

ستم ملی چیست

حاشیه نشین سازی، قدرت زدایی، امپریالیسم فرهنگی و خشونت قابل رویت است عمومیت دارد، می توان اصطلاح ستم ملی را به کار بست.

ستم تاریخی از عوامل عمده نابه سامانی، منازعه و جنگ



سرگشته چو پرگار همه عمر دویدیم
آخر به همان نقطه که بودیم رسیدیم

در جامعه افغانستان است و در نهایت می توان گفت که رسیدن به صلح و زیست مسالمت آمیز در افغانستان ستم تاریخی در جامعه افغانستان غیر قابل انکار است و از آنجایی که بدون رسیدگی به عوامل و پیامدهای ستم ملی، ناممکن است. / (از فیسیبوک نویسنده)

اسباب شکست جنگ بیست ساله امریکا

در جای دگر (سیگار) توضیح کرده که در بعض مناطق به منظور ترمیم بعض مکاتب ابتدایی که از گل و خشت خام ساخته شده بودند از افزار و جرتقیل های غول پیکر استفاده میشد که وزن و اندازه آنها برای تعمیرات خورد و خام مناسب نبود. گذشته از آن مکاتب دهاتی رابه سوبه مکاتب امریکابا دروازه های فراخ که فراخور افراد نیازمند به چوکیهای ارا به دار بودمی ساختند و آن هم در جاهای سنگلاخ و ناهموار که استفاده از آنگونه وسایل حمل و نقل شاگردان معلول را اجازه نمی داد.

در جای دگر گفته شده که از جمله ۸/۷ بلیون دالر تخصیصیه برای اعمار تعمیرات، سرک، پل و پلیجک، و خرید وسایل حمل و نقل زمینی و هوایی و غیره ۳۱٪ آن که ۴/۲ بلیون دالر شود بالای چیزهایی بمصرف رسیده که قطعاً درخور استفاده نبوده و متروک شده و از بین رفتند. این گزارشات میرساند که اهل فن و تخصص و تجربه و منطق و امانت داری در بین پرسونل موظف به امور بازسازی کمتر وجود داشت.

۲۶- اکثر پروژه هایی که امریکاییان به پایه اکمال میرساندند به افغانها می سپردند. دولت افغانستان برای استفاده از آنها فاقد بودجه، فهم و توانایی کافی بود و بنابراین کارمندان افغانی همواره توقع داشتند که امریکاییان برای همیشه باقی بمانند و غم خورشی کنند و مراقب همه چیز باشند که این کار برای امریکا غیر محتمل به نظر می رسید.

۲۷- به نسبت بی کفایتی اراکین دولت افغانستان امریکا مجبور بود تقریباً کاملاً بالای ان جی اوها اتکاء کند و از حکومت افغانستان تاحدی تجنب ورزد. بین سالهای ۲۰۰۲ و ۲۰۲۱ تنهادر او زده فیصد پروژه های بازسازی به حکومت افغانستان راجع شده بود و بس.

متباقی ۸۸ فیصد آنها بوسیله مؤسسات غیر دولتی خارجی تدویر میگردد. از این سبب کارمندان دولتی بلدیت کافی در امور بازسازی حاصل نتوانستند و امریکا نتوانست یک قوای بشری ماهر برای افغانستان بجا بگذارد و هم آنچه را که پرورده بود بشمول کانترکتورها حین خروج از افغانستان با خود برد.

۲۸- پولیس امنیتی اعتبارش را بکلی از دست داده بود زیرا حق و ناحق در راه و رو از مردم استنطاق می کرد و بهانه می تراشید و رشوت می ستاند. اکثر شهروندان که نیاز به حمایت داشتند پولیس را نسبت به مدعی شان ظالم تر تشخیص می دادند و از آنها طالب کمک و حمایت نمی شدند و نمی خواستند که کم تولی را بیاد بقال دهند. بسیاری از مردم از مراجعه به محاکم غرض داد خواهی ابا میورزیدند زیرا معتقد بودند که پرداخت رشوت به پولیس سر انجام برای شان ارزاتر تمام می شود نسبت به اینکه به قاضی مراجعه کنند.

چون دستگاه دولتی غرق در فساد بود و از بی امنیتی چشم پوشی می کرد عوام الناس انگیزه کافی برای دفاع از آن رژیم در مقابل طالبان نداشت. امریکاز بنهمه نارساییها غماض کرد و توجهش را بالای بر سر اقتدار نگهداشتن حکومت افغانستان معطوف و متمرکز نمود. قرار ادعای سیگار امریکا آرزو داشت بهر قیمتی که میشد حکومت اشرف غنی را حفظ کند. بعد از موافقتنامه دوحه اشرف غنی که قدرتش را در مخاطره دید هر طرف بی تأمل دست و پا میزد حتی قرار بعض گزارشات با روسها بتماس شد و کمک خواست که آنها نه تنها نتیجه در قبال نداشت بلکه امریکا را بیشتر منزجر ساخت.

۲۹- شیوع جنحه و جرایم از قبیل کیسه بری، دزدی، چپاول، کم تولی، اختطاف، خلاف ورزی ترافیکی، تخطی از قوانین خانه سازی، تراکم زیاده و خاکروبه کثافات بر سرکهای عامه و معابر و آبروهای عمومی، تأسیس دکاکین غیر منظم بالای سرکهای عامه، و غضب زمینهای دولتی و خانه های مردم توسط زورمندان، مسدود کردن راه های عام بروی عابرین، رشوت ستانیهای بیحد و حصر توسط کارمندان دولت، و غیره و غیره، شهروندان را از وطن شان دلسرد و به اراکین دولتی بدبین ساخته بود که به امریکاییان فرصت نداد تا در کمپاین شان غرض بدست آوردن دلهای مردم که یکی از اهداف شان بود موفق گردند.